

# موانع رشد بورژوازی ملی از مشروطه تا امروز

## مسائل عمده توسعه ملی

گفت‌وگو با مهندس عزت‌الله سحابی

تعلیق درآوردند. به دنبال آن، سرمایه‌گذاری هم به هیچ وجه امکان‌پذیر نبود. آقای خاتمی، در آغاز دوره ریاست‌جمهوری خود، مصاحبه‌ای با CNN انجام داد تا افکار عمومی آمریکا بسیج بشود و فشار را از روی اروپا بردارد و اروپا بتواند در ایران سرمایه‌گذاری کند و مشکلات اقتصاد ما حل بشود. اصلاح‌طلبان معتقدند که در این زمینه موفق شده‌اند و در شرایطی که هیچ کشوری به ایران اعتقاد نداشت، ایران در عرصه روابط بین‌المللی اعتباری تازه یافت و امکان سرمایه‌گذاری‌های کلان در ایران بالا رفت. اینها راه حل مشکلات اقتصادی و پیشبرد توسعه اقتصادی را سرمایه‌گذاری خارجی می‌دانند، ولی شما می‌گویید که سرمایه‌گذاری خارجی و اصولاً نگرش به خارج، مشکل عدم اشتغال و بیکاری را حل نمی‌کند. آنها در صنعت نفت سرمایه‌گذاری می‌کنند. صنعت نفت هم که به دنبال اتوماسیون، مشکل بیکاری را حل نمی‌کند.

جناب‌عالی بعد از خرداد ۱۳۷۶، در نامه‌ای به آقای خاتمی یادآور شده بودید تنها راه تضمین جامعه مدنی، ساماندهی سرمایه‌داری ملی به عنوان پشتوانه جامعه مدنی است. من هم این را قبول دارم. در شرایطی که راست افراطی، اقتصاد مسلط ایران را رهبری می‌کند، تکیه بر سرمایه‌داری ملی به عنوان طبقه‌ای که می‌تواند ما را جلوی راست افراطی مقاوم کند، معقول به نظر می‌رسد. صرفاً با تکیه به چپ سامان نیافته و بدون شیوه تولید، نمی‌توان جلوی راست افراطی جهانی و داخلی ایستاد. ما یلیم نظر شما را در این زمینه بدانیم.

□ در مورد مسئله سرمایه‌گذاری خارجی، مخصوصاً بعد از انقلاب و بعد از آمدن آقای هاشمی یعنی از سال شصت و هشت به این سو که مسئله بازگشودن درهای کشور به روی سرمایه‌گذاری خارجی مطرح شد، چند نکته را قابل ذکر می‌دانم:

نخست آن که همه آنهایی که دم از سرمایه‌گذاری خارجی می‌زنند، از آقای هاشمی تا آقای خاتمی تا صاحب‌نظران و کارشناسان، همه یک موضوع را فراموش می‌کنند و آن جایگاه ایران در دنیای امروز است. هیچ سرمایه‌گذار خارجی در شرایط متلاطم و بی‌ثبات سیاسی ایران سرمایه‌گذاری نمی‌کند. سرمایه‌جای امن می‌خواهد. آقای خاتمی سه سال پیش موقع انتخابات دوره دوم گفته بود که دولت ما در هر نه روز با یک بحران روبه‌رو بوده است، سرمایه‌گذار خارجی در چنین فضایی

■ آقای مهندس سحابی! در بخش نخست این ویژه‌نامه گفته بودید: "با آن که بی‌تردید توسعه سیاسی یک ضرورت است، ولی اگر توسعه اقتصادی در کنار آن نباشد ممکن است مردم - که آستانه تحمل محدودی دارند - توسعه سیاسی را برنتابند." شاید وضعیت موجود بیانگر تنوری شما باشد زیرا که مردم دارند از اصلاحات سیاسی ریزش پیدا می‌کنند.

در این زمینه چند دیدگاه وجود دارد. برخی توسعه اقتصادی را بر توسعه سیاسی مقدم می‌دانند و برخی دیگر توسعه سیاسی را بر توسعه اقتصادی. برخی هم می‌گویند اصلاً بحث تقدّم و تأخّر درست نیست، اگر ما به معنای واقعی توسعه سیاسی داشته باشیم، توسعه اقتصادی هم باید در دل آن به بهترین وجه عملی شود. به عبارتی اولویت توسعه سیاسی را بر توسعه اقتصادی مطرح می‌کنند.

بعضی هم می‌گویند که اگر توسعه اقتصادی به گونه‌ای سازمان‌مند انجام بشود، توسعه سیاسی در پی آن خواهد آمد. شما می‌گویید که اصلاح‌طلبان به توسعه اقتصادی اهمیتی نمی‌دهند، ولی مولفه‌ای وجود دارد که نشان می‌دهد اتفاقاً اهمیت قائل هستند، اما شیوه شما را در توسعه اقتصادی قبول ندارند. مثلاً می‌گویند اصل ۸۱ قانون اساسی سرمایه‌گذاری خارجی را کاملاً نفی کرده است؛ اما با استناد به اصل ۱۵۳ و بند دو اصل ۱۱۰ که رهبر می‌تواند از طریق مجمع تشخیص مصلحت گره‌گشایی کند، معامله با شرکت‌ها و کشورهای خارجی - به شرطی که تسلط اجنبی را در پی نداشته باشد - ایرادی ندارد.

لذا معتقدند که به کمک اصل ۱۵۳ و بند دو اصل ۱۱۰ می‌توانیم بحران‌های اقتصادی از جمله بیکاری را حل کنیم، حتی اگر اصل مسلم قانون اساسی نقض بشود، و این کار را هم کرده‌اند. با همین استدلال، سرمایه‌گذاری خارجی در مجلس ششم تصویب شد، که به نظر می‌رسد مجموعه نظام در مورد آن اتفاق نظر دارند. بنابراین آنها با نیت توسعه اقتصادی، تصویب سرمایه‌گذاری خارجی را حتی با عدول از قانون اساسی به عنوان اصلی‌ترین کارشان قرارداداده‌اند. زمانی که آقای خاتمی توسعه سیاسی را در سال ۷۶ مطرح کرد، کشورهای اتحادیه اروپا به دنبال حکم دادگاه میکونوس سفارت‌خانه‌هایشان را در ایران تعطیل کردند و روابط خود را به حال

سرمایه‌گذاری تولیدی کند.

لذا تنها سرمایه‌گذارانی برای امور خدماتی می‌آیند؛ مانند ساختن هتل، کارهایی که نیاز مبرم به سرمایه ثابت مثل ساختمان و تأسیسات و تشکیلات در اینجا نداشته باشد، پولشان همیشه در بانک باشد و بتوانند به سرعت آن را از خطر برهاند. پس شرایط و فضای سیاسی و اجتماعی موجود، سرمایه‌گذاری خارجی را جذب نمی‌کند و آقایان بیهوده خود را به زحمت می‌اندازند.

مسئله دوم این است که سرمایه‌گذاری در چه کشور و چه بستری مورد نیاز است؟ بیشتر کشورهای جهان سوم و جهان جنوب که فاقد سرمایه و انباشت ثروت هستند، برای سرمایه‌گذاری خارجی از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند اما در کشور ما برعکس است، امروز تنها درآمد ارزی جاری حاصل از نفت، ما سالیانه به پانزده تا بیست میلیارد دلار می‌رسد، درحالی که هندوستان یا ترکیه، هیچ‌کدام چنین درآمد ارزی ندارند. بنابراین به سرمایه‌گذاری - به خصوص به بخش ارزی آن - بسیار نیازمندند.

نکته سوم، مسئله تکنولوژی است، یعنی انتقال تکنولوژی‌های پیشرفته کشورهای صنعتی به داخل کشورهای توسعه‌نیافته.

نکته چهارم، نتیجه‌ای است که از هر نوع سرمایه داخلی و خارجی به دست می‌آید؛ مثل اشتغال یا تغییر و تحول در نیازهای کشور و یا ارتقای سطح توانایی‌های علمی و فنی و مدیریتی کشور.

بنده همیشه گفته‌ام که کشور ایران از شرایط استثنایی برخوردار است و آن انباشت سرمایه ارزی است که همیشه در اختیار دارد. ویژگی دوم مسئله نقدینگی است، که هیچ کشوری این گونه نیست. حتی کشور عربستان هم که درآمد ارزی‌اش از ما خیلی بیشتر است، دچار چنین مشکلی نیست. انباشت نقدینگی در نزد بخش خصوصی ما بسیار زیاد است. در حال حاضر، سیستم بانکی ما در حال خفه شدن است. بزرگ‌ترین بلای کشور ما نقدینگی عظیمی است که در بانک‌ها به حساب ریخته شده، آن هم با سودهایی که هر سال به صورت رانتی انباشته می‌شود. بدیهی است که صاحبان این سودهای انباشته باید کاری بکنند. وقتی سرمایه‌گذاری صنعتی نباشد، به طرف ساختمان و زمین روی می‌آورند. هر موقع که در ایران بحران سیاسی کوچکی پیدا شده، ناگهان طرف زمین و ساختمان هجوم آورده‌اند. اکنون کسی که می‌خواهد در لواسان، هفتصد متر زمین بخرد، باید هفتصد میلیون تومان خرج کند این پول‌ها از کجا می‌آید؟ این پول‌ها تمام نقدینگی است که جمع شده و مصرف دیگری ندارد. این فرایند

به صورت فوق‌العاده مصرف و ریخت‌وپاش می‌شود، ولی این، بخش کوچکی از آن انباشته‌ها را جذب می‌کند. معمولاً سفر به خارج هم محلی برای مصرف نقدینگی است. الان هم سرمایه‌ها به خارج نمی‌رود. زیرا سود سرمایه به اندازه‌ای که در ایران هست در خارج نیست. بسیاری از ایرانی‌هایی که در خارج از کشور به خصوص در آمریکا بوده‌اند و سرمایه ارزی پیدا کرده‌اند، ارزشان را با نرخ جاری روز تبدیل به تومان می‌کنند و به ایران می‌آورند و سود صد درصد، یا دویست درصد در سال می‌برند! درحالی که سیستم بانکی آمریکا یک یا یک و نیم درصد سود می‌دهد! این درحالی است که بهره اعتبارات صنعتی در آمریکا کمتر از یک درصد است، ولی در اینجا بیست و چهار درصد است. ژاپن امسال بهره اعتبارات صنعتی و تشکیل سرمایه‌گذاری را به صفر درصد رسانده است! بنابراین با وضعیت فعلی، سرمایه‌ای از ایران به خارج نمی‌رود، بلکه آنهایی هم که در خارج هستند، سرمایه‌شان را به ایران می‌آورند. لذا ما مشکل کشورهای جهان سوم را نداریم، مشکل ما، فقدان سرمایه نیست، نه سرمایه ریالی و نه سرمایه ارزی. بنابراین به چه مناسبت ما سرمایه خارجی را بیاوریم؟

در ایران تکنولوژی بسیار پیشرفت کرده است. ما کارشناسانی داریم که پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌ها را در ایران دارند اجرا می‌کنند.

چه آنهایی که در خارج تحصیل کرده‌اند و به ایران آمده‌اند و چه آنهایی که در ایران بوده‌اند و اینها را آموخته‌اند - سد کارون ۳ و سد مسجدسلیمان و سد کرخ نمونه یک تکنولوژی بسیار توانمند و پیشرفته است. هم آبیاری، هم تأسیسات الکتریکی و هیدرولیک، همه اینها را ایرانی‌ها طراحی کرده‌اند و ساخته‌اند. ما دو چیز کم داریم و آن هم یکی "مدیریت" است و دیگری احساس مسئولیت ملی. امروزه در ایران صنایع زیادی تأسیس می‌شود - بیشتر هم دولتی - می‌بینیم که سرمایه زیادی هم در آن به کار می‌رود، مثل فولاد مبارکه یا فولاد اهواز. اما اینها هیچ وقت سود نمی‌کنند و تنها سرمایه‌ها مصرف می‌شوند، و این همه به خاطر فقدان یا ضعف مدیریت و مسئولیت ملی است. ما از لحاظ مدیریت به سرمایه‌گذاران مدیر خارجی نیاز داریم و این تنها توجیه برای ورود سرمایه‌گذار خارجی است. برای آن هم می‌شود قراردادهای مدیریتی بست. مثلاً شرکت‌هایی هستند که کارشان فقط مدیریت است. مثلاً کارخانه فولاد مبارکه ما را - از ابتدای تأسیس تا راه‌اندازی و بهره‌برداری - برای مدتی مدیریت کنند؛ یعنی نیروی انسانی کارخانه‌های ما آموزش بدهند و سازماندهی مالی، اداری و تشکیلاتی داخلی کارخانه را به عهده بگیرند و سطح آموزش و کارآمدی

## بزرگ‌ترین بلای کشور ما نقدینگی عظیمی است که در بانک‌ها به حساب ریخته شده، آن هم با سودهایی که هر سال به صورت رانتی انباشته می‌شود. بدیهی است که صاحبان این سودهای انباشته باید کاری بکنند. وقتی سرمایه‌گذاری صنعتی نباشد، به طرف ساختمان و زمین روی می‌آورند

نیروی کار را به سطح استانداردهای جهانی برسانند و بعد هم تحویل خودمان بدهند. بنابراین تنها دلیلی که می‌تواند سرمایه‌گذاری خارجی را در ایران توجیه کند فقط مدیریت است. ولی متأسفانه فشار سرمایه‌گذاری خارجی تنها در قراردادهای نفت و گاز انجام گرفته است. تمام بدبختی‌ها،

تورم و هزینه مسکن و وسایل دیگر، همه به‌خاطر انباشت پول است. مشکل ایران پول زیادی است که مصرف ندارد و بخشی از آن تنها صرف ریخت‌وپاش می‌شود. بنابراین بنده با سرمایه‌گذاری خارجی، به‌جز جنبه مدیریتی آن، مخالفم و فکر می‌کنم این کار مسئله ما را حل نمی‌کند. اما اگر در شرایط حاضر از موضع ایدئولوژیک به قضیه نگاه کنیم، باید بگوییم، سرمایه خارجی همیشه یک تسلط سیاسی با خود به همراه می‌آورد. در آمریکای لاتین، برزیل و آرژانتین، مردم سالاری و دموکراسی آن‌گونه که امروزه جنبش دوم‌خرداد آن را تبلیغ می‌کند، وجود دارد. در شیلی در زمان پینوشه، دیکتاتوری حاکم بوده، اما اکنون آزادی هست. پرو یکی از پیشرفته‌ترین کشورها در زمینه دموکراسی است. اما به لحاظ اقتصادی بیشتر این کشورها عقب‌مانده و بدهکارند. برای این که سرمایه خارجی تمام اقتصادشان را در دست گرفته است. بنابراین سرمایه خارجی نه فقط مسائل فقر و اشتغال را حل نمی‌کند، بلکه اسارت هم به‌وجود می‌آورد. یعنی سرمایه خارجی پایگاهی برای حاکمیت سیاسی می‌شود.

برزیل یک‌از کشورهای پر استعداد است، خاکش بسیار وسیع و جمعیت آن نسبت به خاکش کم است، پنج میلیون کیلومتر مربع وسعت دارد. آمازون بزرگ‌ترین رود دنیاست. انواع و اقسام ذخایر را دارد. برزیل به‌قدری در

تکنولوژی پیشرفته است که با آن که نفت ندارد، ولی خودشان از شکر برای سوخت الکل مصنوعی تولید می‌کنند. از نظر شخصیت‌ها هم، شخصیت‌های برجسته بسیاری دارد. در عالم اقتصاد فردی به‌نام فورتادو بود که وزیر اقتصاد کابینه گر لارد بود. گر لارد حدود سال‌های شصت و پنج در برزیل حاکم بود. او مصدق آنجا بود. علیه او کودتا کردند و بعد از آن برزیل در جاده فقر و بدبختی افتاد. فورتادو غیر از این که وزیر اقتصاد برزیل بود، خودش یکی از کارشناسان جهانی است. او هم اکنون در فرانسه ریاست مرکز تحقیقات اقتصادی آمریکای لاتین را از طرف دانشگاه سوربن فرانسه

به‌عهده دارد. در عین حال خودش هم یک دانشمند است.

برزیل دانشمندان اقتصادی متعدد دارد، ولی برزیل با وجود این که از لحاظ شخصیت‌های فنی و پیشرفته و اقتصاددان و از نظر آب‌و‌خاک و منابع هم کمبود ندارد، کشوری است که هیئت‌حاکمه آن هیئت حاکمه برزیل

نیستند! می‌گویند در برزیل در شهر سائوپولو ساختمان‌ها و تأسیسات بسیار مدرنی هست که در خود آمریکا هم نیست.

برزیلی‌ها خودشان شهر سائوپولو را در عرض چهار سال ساختند. پیش از این پایتخت برزیل ریودوژانیرو بود بعد به شهر جدید سائوپولو منتقل شد. در کنار این ساختمان‌های عالی و در همان خیابان موجوداتی در همدیگر می‌لوند! مردان و زنان معتاد بیمار، آن‌قدر اینها فقیر و در عین حال آلوده هستند که هر چند وقت یک‌بار شهرداری آنان را در رود آمازون می‌ریزند! می‌گویند وجودشان به‌دلیل امراض بسیار، مزاحم بهداشت و امنیت مردم است. آن‌وقت در کنار این افراد، خانواده‌های مدیران شرکت‌های بزرگ صنعتی و تجاری و مدیران بانکی‌شان در فلوریدای آمریکا هستند و خود اینها آخر هفته به آمریکا سفر می‌کنند، یعنی در واقع وطن آنها آمریکاست.

برزیل آن‌قدر از لحاظ صنعتی پیشرفته است که سال‌هاست که تمام ماشین‌های فولکس‌واگن آمریکای لاتین و آمریکای شمالی را تولید می‌کند. در صنایع اسلحه‌سازی و هواپیماسازی نیز صادرکننده است. پس برزیل از لحاظ تکنولوژی بسیار پیشرفته است. مردم با استعداد هم بسیار دارد. اما به‌دلیل همین حاکمیت سرمایه‌های خارجی در آنجا هیچ وجدان ملی یا احساس وطنی و وابستگی ملی وجود ندارد. در برزیل

دموکراسی هم هست. احزاب چپ، کمونیست چینی، روسی و چپ جدید هم هستند. من می‌خواهم بگویم که اگر توسعه‌سیاسی با مبانی اقتصادی ملی همراه نباشد، همیشه به نفع کمپرادور تمام می‌شود.

در نامه تبریک به آقای خاتمی یادآور شدم که توسعه سیاسی در غیاب توسعه اقتصادی، مانند مه‌ری است که بر آب زده می‌شود، همان‌طور که آب جاری آثار مهر را از بین می‌برد، توسعه سیاسی در فقدان ساختار اقتصادی سالم و ملی، باد هواست.

البته عده‌ای نخبگان سیاسی از توسعه سیاسی بر خوردار می‌شوند، مثل

**در ایران تکنولوژی بسیار  
پیشرفت کرده است. ما  
کارشناسانی داریم که  
پیشرفته‌ترین  
تکنولوژی‌ها را در ایران  
دارند اجرا می‌کنند. چه  
آنجایی که در خارج تحصیل  
کرده‌اند و به ایران آمده‌اند  
و چه آنجایی که در ایران  
بوده‌اند و اینها را  
آموخته‌اند - سد کارون ۳ و  
سد مسجد سلیمان و سد  
کرخه نمونه یک تکنولوژی  
بسیار توانمند و پیشرفته  
است**

**ما دو چیز کم داریم و آن هم  
یکی "مدیریت" است و  
دیگری احساس مسئولیت  
ملی**

گویندگان، نویسندگان، مطبوعات یا چهره‌های سیاسی ولی بقیه مردم از این توسعه سیاسی بهره ملموسی نمی‌برند. در دور دوم ریاست‌جمهوری ایشان، برای بنده روشن شد که دولت ایشان از لحاظ سیاسی با کابینه آقای هاشمی تفاوت عمیقی داشت، اما به لحاظ اقتصادی سیاست‌های مطرح‌شده، همان سیاست "کارگزارانی" بود، یعنی سیاست نگاه به خارج! چند تن از وزرای اصلی اقتصاد کابینه آقای خاتمی در دور اول و دوم - مثل وزیر نفت - کارگزارانی بودند. ما نمی‌خواهیم کارگزاران را نفی کنیم و یا طبقه بندی و دسته بندی کنیم، یک‌عده را کافر کنیم، یک‌عده را مومن، نه. اما متأسفانه سیاست اقتصادی کارگزاران در دوره هشت‌ساله حکومت آقای هاشمی سیاست ناسالمی بود، به این معنا که آقای هاشمی آمدند و گفتند که ما بایستی توسعه اقتصادی را هدف خودمان قرار بدهیم اما این توسعه تعریف درستی نداشت.

در هر صورت سیاست‌های کارگزاران متوجه سرمایه‌گذاری‌های دولتی شد، سرمایه‌گذاری‌های دولتی‌ای در زمان آقای هاشمی صورت گرفت؛ مانند انواع پتروشیمی‌هایی که تأسیس شد، فولاد مبارکه و فولاد اهواز که وزارت صنایع سنگین آن زمان و وزارت معادن و فلزات آن زمان در آن دست داشتند. این سرمایه‌گذاری‌های دولتی فساد را به اعلا درجه رساند.

سیاست‌های کارگزارانی از نظر اقتصادی به‌هیچ‌وجه مطابق با نیازهای یک جامعه درحال توسعه و کشوری که کمبودهایی دارد نمی‌باشد. این سیاست‌ها هزینه سرمایه‌گذاری، راهبری و بهره‌برداری را بسیار بالا بردند که در نتیجه آن محصولات ایرانی هیچ وقت قابل رقابت با محصولات خارجی نیست، مگر با سوپسید دولت.

■ از نظر شما تعریف درست توسعه اقتصادی چیست و چرا آنچه در دوران آقای هاشمی انجام شد رشد اقتصادی می‌داند، نه توسعه اقتصادی؟

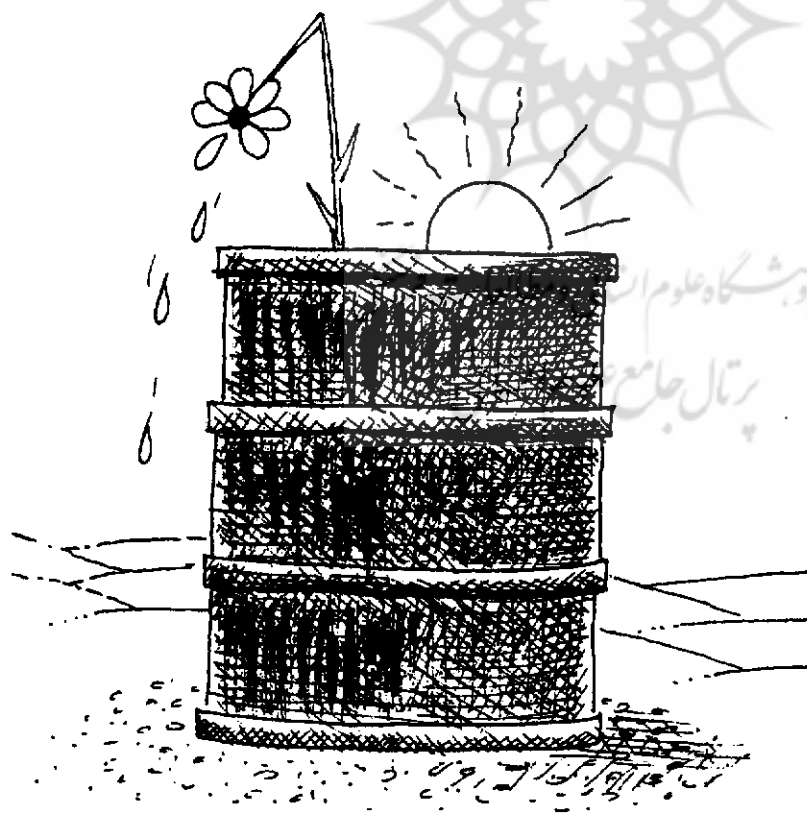
□ توسعه با رشد تفاوت دارد؛ رشد اقتصادی یعنی ایجاد کارخانجات، نخست آن که آقای هاشمی در طی هشت‌سال، با وجود این که به بخش خصوصی خیلی امتیاز می‌داد و آنان را به سرمایه‌گذاری تشویق می‌کرد و می‌خواست سرمایه‌گذاران بخش خصوصی را به طرف صنعت جذب نماید،

موفق نشد. صنایع زیادی در دوره آقای هاشمی و حتی قبل از ایشان در زمان آقای موسوی تأسیس شد، ولی تمام این سرمایه‌گذاری‌ها از سوی چه کسانی انجام شد؟ بنده زمانی با وزارت صنایع همکاری داشتم. در زمان آقای شافعی که ما در جلسات شورای برنامه‌ریزی شرکت می‌کردیم. در آنجا تحقیقاتی انجام شد. در این تحقیق جامعه‌شناختی معلوم شد سرمایه‌گذاری‌هایی که در دوره آقای موسوی و دوره آقای هاشمی در ایران از طرف بخش خصوصی انجام گرفت، همه از سوی طبقه متوسط بوده است. یعنی همه یا کارشناسانی بودند که یک دوره کارمند دولت بودند و بازنشسته شده‌اند و یا فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های صنعتی و مهندسی بودند، جوان بودند و انرژی داشتند و شور و حال کار و فعالیت اقتصادی هم داشتند.

هیچ یک از ثروتمندان بزرگ، طبقه تجار که انباشت سرمایه‌های عظیم از اول انقلاب و رانت‌های بزرگ نزد آنها بود و بخش عظیم نقدینگی بخش خصوصی در سیستم بانکی متعلق به آنها بود، برای سرمایه‌گذاری تولیدی پیشقدم نشدند. زیرا کابینه آقای هاشمی از یک طرف می‌گفت ما می‌خواهیم صنعت را پیش ببریم، ولی درعین حال

■ آیا این که آقای خاتمی گفته بود مرض مزمن اقتصاد ایران، اعتیاد به درآمد نفت است - که آن هم درآمد نیست - گامی در جهت تحول اقتصادی و یا توسعه موزون نبود؟

□ بله، این سخن درستی است، در مجلس اول و زمان آقای مهندس



موسوی هم همین را می گفتند، ولی در عمل - هم در زمان آقای موسوی، هم دوره آقای هاشمی و هم زمان ریاست جمهوری آقای خاتمی - اگر بودجه های ایران را تعقیب کنید، می بینید سال به سال وابستگی به درآمد نفت افزایش یافته است و سهم نفت در درآمدهای کشور بیشتر شده است.

بنابراین اگر کسی واقعاً اعتقاد دارد به این که مشکل ایران این است که ما معتاد به نفت شده ایم، باید طی برنامه ای، سالیانه دست کم دودرصد وابستگی اقتصادی به نفت را کاهش بدهد. ولی نه تنها این کار نشد، بلکه برخلاف آن عمل شد.

■ شما قبول ندارید که دغدغه دولت آقای خاتمی توسعه اقتصادی بوده و همه برنامه ها حتی توسعه سیاسی هم در این راستا بوده است؟

□ من نمی گویم دغدغه ای در کار نبوده است، منتها در دوره اول تا دوم، تا سه سال بحث توسعه اقتصادی مطرح نبود و در دوره دوم، آقای خاتمی در اعلام برنامه اش گفت من در این دوره می خواهم روی توسعه اقتصادی بیشتر کار کنم؛ یعنی به این مسئله اولویت داد. ولی بینش حاکم بردولت، بینش کارگزاری بود.

■ توضیح بدهید که چگونه "رشد اقتصادی" با "توسعه اقتصادی" تفاوت دارد؟

□ در همه کتاب های توسعه، رشد یا توسعه فرق می کند؛ رشد یعنی بالارفتن درآمد. یعنی آن که از طریق سرمایه گذاری صنعتی یا کارهای خدماتی، درآمد سرانه ملی بالا می رود. اما بالارفتن این درآمد سرانه

هیچ چیز را به ما نشان نمی دهد. مثلاً نشان نمی دهد که توزیع این درآمد سرانه ای که بالارفته چگونه است؟ آیا عادلانه توزیع شده است؟ آیا همراه با فساد است؟ آن چیزی که مهم و آرم آن همه می باشد، توسعه است نه رشد. معنای توسعه هم فقط بالارفتن درآمد نیست. هر چند این هم عامل موثری است. بالارفتن درآمد برای کشور فقیر خیلی مهم است و یکی از اهداف توسعه به شمار می رود. درآمد عمومی و ملی، از ارکان و اصول پیشرفت است. اما نخست باید توزیع این درآمد بالنسبه عادلانه باشد، دوم آن که همراه با فساد نباشد. سوم آن که موارد دیگری را هم در جامعه رشد بدهد؛ از جمله رشد مدیریت.

■ چرا دولت در هیچ سرمایه گذاری ای سود نمی برد و همواره هزینه هایی بابت زیان می پردازد؟

□ ببینید ما چقدر شرکت های پتروشیمی عظیم مثل پتروشیمی ایران و ژاپن در جنوب تأسیس کرده ایم که در زمان خودش به لحاظ حجم و عظمت و میزان تولیداتش در دنیا بی نظیر بود. چرا هیچ کدام از اینها برای ما درآمد ارزی تأمین نمی کنند؟ صادرات داریم، ولی این صادرات همواره با سوبسید است. ما اکنون بیشتر از حد مصرف، فولاد

تولید و صادر می کنیم، ولی در همین خلیج فارس، فولاد مان را در حدود شاید سی دلار کمتر از قیمت فولاد خارجی می خردند! زیرا کیفیت آن خوب نیست، یا فساد و زدبوند هست و یا مخالفت سیاسی دولت های خلیج فارس، ترکیه و آسیای میانه مانع رشد صادرات ماست. اینها مسائلی هست که توسعه اقتصادی واقعی به آن می پردازد. یعنی همراه با افزایش درآمد، باید ساختار اجتماعی، اخلاق اجتماعی و اخلاق ملی هم رشد کند، توانایی ها و مهارت های مدیران، کارشناسان، مهندسان و کارگران هم رشد کند، احساس مسئولیت هم فراگیر شود. در کارخانه فولاد اهواز که ساختن آن خیلی طول کشید، شش کوره ذوب فولاد وجود دارد. کوره های الکتریکی خیلی عظیم هم وجود دارد، مدرن ترین تأسیسات هم در آن هست، ولی این کوره ها تنها به اندازه یک ششم ظرفیت خودشان کار می کنند. این یعنی این که در کنار رشد حجم کارخانه، احساس مسئولیت و احساس وابستگی مدیران، کارمندان، مهندسان و کارگران به آن تشکیلات رشد نکرده است. اینها از لوازم و اجزای ضروری توسعه اقتصادی است. درحالی که "رشد" فقط به درآمد نگاه می کند.

با این حال، متأسفانه سیاست های کارگزاری حتی درآمد تأسیسات صنعتی را هم زیاد نکرد.

■ از آنجا که من عده ای از اصلاح طلبان را می شناسم، ممکن است اشتباهاتی داشته باشند، اما آنان دغدغه توسعه اقتصادی را هم دارند و به خاطر آن از اصل هشتمادویک قانون اساسی هم عدول کردند و در موافقت با سرمایه گذاری خارجی در مجلس، همه شان قیام کردند. آقای کروبی گفت حتی یک نفر هم با لایحه سرمایه گذاری خارجی مخالفت نکرد! همه شان هم بحران بیکاری و بحران بی آتیبگی را برای توجیه این کار مطرح کردند و از بند دوه اصل صدوده و اصل صدوینجاهوسه هم استفاده کردند و گفتند کارشناسی ما این است. تا اینجای کار هم شما و هم اصلاح طلبان دغدغه توسعه

## پرو یکی از پیشرفته ترین کشورها در زمینه دموکراسی است. اما به لحاظ اقتصادی بیشتر این کشورها عقب مانده و بدهکارند. برای این که سرمایه خارجی تمام اقتصادشان را در دست گرفته است. بنابراین سرمایه خارجی نه فقط مسائل فقر و اشتغال را حل نمی کند، بلکه اسارت هم به وجود می آورد. یعنی سرمایه خارجی پایگاهی برای حاکمیت

سیاسی می شود

اقتصادی را دارید و آنها به خاطر این دغدغه هزینه آن را - یعنی عدول از قانون اساسی را - پرداختند. اکنون در پاسخ به این دغدغه دوراه باز می‌شود؛ یکی سرمایه‌گذاری خارجی که آنها می‌گویند و یکی ساماندهی سرمایه‌داری ملی که شما مطرح می‌کنید. بگویید چرا کارشناسی اینها غلط از آب درآمده است؟ و چرا کارشناسی شما درست است؟ شما در دیدگاهتان به دست‌های مرموز و کودتای خرنده طی این بیست و پنج سال استناد کرده‌اید. به یک نمونه‌اش در مصاحبه با روزنامه همشهری اشاره کردید که در بنادر نامریبی خلیج فارس، راست افراطی خارجی با راست افراطی داخلی توافق می‌کنند و سیگار خارجی را در ایران می‌آورند که مسلماً از دید ناوگان‌های آمریکایی به دور نیست، بنابراین دخانیات ما ورشکست می‌شود. یا مثلاً وزیر کشور می‌گوید:

"شصت و هشت درصد ورود کالا از این بنادر نامریبی انجام می‌شود" و این کافی است که صنایع ملی ما را یکی پس از دیگری تعطیل کند و می‌بینیم که دارند تعطیل هم می‌شوند و بیکاری هم هر روزه بیشتر می‌شود. کارشناسی آنها این است که با سرمایه‌گذاری خارجی بیکاری از بین می‌رود و کارشناسی شما این است که با ساماندهی صنایع ملی. اما عملاً می‌بینیم که صنایع ملی هر روزه در حال تعطیلی و ورشکستگی هستند. آنها چه ذهنیتی نسبت به این قضیه دارند و چرا این کارشناسی خود را درست می‌دانند؟

□ من نمی‌توانم بگویم ریشه ذهنیت‌شان از کجا اشکال دارد. از قبل از انقلاب ما ادبیاتی داشتیم که در واقع مصدق به ما آموخت و آن این بود که "توسعه باید در فرایند استقلال باشد." یعنی توسعه اقتصادی کشوری که به دلایل مختلفی مانند درآمد نفت، یا از طریق سیاسی وابسته است، باید به نحوی باشد که روز به روز یا سال به سال یا هر دوره پنج سال به پنج سال، این کشور را یک درجه از وابستگی بی‌نیازتر کند؛ بی‌نیاز از سرمایه، بی‌نیاز از تکنولوژی و فن‌شناسی و بی‌نیاز از حمایت سیاسی. بی‌نیازی از منابع طبیعی مثل نفت.

این یک نوع توسعه در استقلال است. اگر قرار باشد که توسعه - و به عبارت بهتر، رشد - صورت بگیرد. باید تأسیس هر صنعت یا کار اقتصادی برای کل کشور و مملکت بازدهی داشته باشد. اگر کارخانه بازدهی نداشته

باشد و قرار باشد که مملکت همیشه نفت صادر کند و زیان کارخانجات را بدهد، نبودن این صنعت بهتر از بودن آن است، حداقل ما کمتر زیان می‌کنیم.

در سال‌های ۶۴ تا ۶۸ پروژه‌های در سازمان برنامه مطرح بود. از چند

کارشناس قدیمی سازمان برنامه و این بنده نیز دعوت کرده بودند و ما روی اصلاح نظام مالی - اداری دولت کار می‌کردیم. یکی از کشف‌هایی که به آن رسیدیم این بود که در کل سرمایه‌گذاری‌های دولتی، چه تأسیسات و کارخانجاتی که دولت خودش تأسیس کرده مثل صنایع فولاد، پتروشیمی و چه کارخانجاتی که در آغاز انقلاب متعلق به بخش خصوصی بوده، ولی دولت مصادره کرده است - مثل همین صنایع ملی شده - از آغاز سال‌های ۱۳۳۵-۱۳۳۶ درآمد نفت زیاد شد و شرکت‌های دولتی تأسیس شد و سرمایه‌گذاری درست شد و دولت کارخانجاتی را تأسیس کرد، تا سال ۱۳۶۴ که ما رسیدگی می‌کردیم، چیزی در حدود پنجاه میلیارد دلار در این شرکت‌های دولتی سرمایه‌گذاری شده بود. تأسیسات نفتی، پالایشگاه، خطوط لوله عظیم، تأسیسات گاز، کارخانجات فولاد و کارخانجات پتروشیمی داشتیم. ما ملاحظه کردیم که این پنجاه میلیارد دلار باید سالیانه حداقل پنج درصد سود به دولت بدهد. اگر قرار باشد سرمایه‌گذاری سود نداشته باشد، برای چه سرمایه‌گذاری می‌کنند؟ فقط برای این که پول تلف کنند؟ باید درآمدی داشته باشد. بخش خصوصی در هیچ کجای دنیا

سرمایه‌اش را جایی بگذارد و تأسیسات صنعتی‌ای ایجاد کند که از آن سود نبرد. البته فرض بر آن است که سودش عادلانه ده تا پانزده درصد باشد در حالی که بعضی از شرایط بد اقتصادی مملکت سوءاستفاده می‌کنند و سودهای صد درصد می‌برند. اما باور کنید این پنجاه میلیارد دلار که عرض کردم، اگر پنج درصد سود می‌داد، به معنی آن بود که باید در هر سال دوونیم میلیارد دلار به درآمدهای دولت افزوده می‌شد. اما وقتی ما در لیست درآمدهای دولت نگاه کردیم، دیدیم سود حاصل از مالکیت‌های دولتی در صنایع و شرکت‌های دولتی نوزده میلیارد ریال است، که از این نوزده میلیارد ریال، ده میلیارد ریال آن سود بانک مرکزی بود! سود بانک مرکزی هم متعلق به وامی بود که دولت از آن گرفته بود؛ نه میلیارد ریال آن متعلق به تمام صنایع دیگر بود! اگر حتی یک درصد هم از آن پنجاه میلیارد دلار سود

**هیچ یک از ثروتمندان  
بزرگ، طبقه تجار که  
انباشت سرمایه‌های عظیم  
از اول انقلاب و رانت‌های  
بزرگ نزد آنها بود و بخش  
عظیم نقدینگی بخش  
خصوصی در سیستم  
بانکی متعلق به آنها بود،  
برای سرمایه‌گذاری  
تولیدی پیشقدم نشدند.  
زیرا کابینه آقای هاشمی  
از یک طرف می‌گفت ما  
می‌خواهیم صنعت را پیش  
ببریم، ولی در عین حال  
جلوی تجارت به معنای  
واردات را بسیار باز  
گذاشته بود**

بیریم، باید هر سال نیم‌میلیارد دلار سود برده باشیم - نیم میلیارد دلار آن هم با قیمت‌های دلار آن روز - درحالی که در طی این همه سال ما فقط نوزده میلیارد ریال سود برده بودیم که قصه‌اش را گفتم! این حرف تنها مربوط به بعد از انقلاب نیست، از پیش از انقلاب هم این‌گونه بوده است.

برای این که در اولین گام هر سوءاستفاده‌ای که می‌خواستند بکنند، مثلاً می‌خواستند وزرا را جایی بفرستند سفر، می‌خواستند خودشان ریخت و پاش کنند و یا پاداش‌هایی به برخی از کارکنان زیردست‌شان بدهند، همه اینها را از محل منابع این کارخانجات تأمین می‌کردند. به این دلیل است که من می‌گویم وقتی توسعه به این شکل باشد، توسعه در استقلال نیست، توسعه در وابستگی است. کشور ما این همه صنایع دارد. اگر بخواهیم میزان صنایع موجود ایران را مقایسه بکنیم، یکی از کشورهای نسبتاً صنعتی است. هم‌اکنون نزدیک به ده میلیون تن فولاد تولید می‌کنیم. درحالی که در سال‌های اول انقلاب ششصد هزار تن داشتیم. امروزه تمام تکنولوژی فولادسازی در ایران موجود است، اما سودآوری اینها کجاست؟ کارخانه ذوب‌آهن اصفهان از روز اول تأسیس یک برنامه اقتصادی - سیاسی بود. یعنی شاه می‌خواست نشان بدهد که صنعت ذوب‌آهن را - که از پنجاه سال پیش آرزوی ایرانیان بوده است - را من تأسیس کردم. دوم این که بگوید سال‌ها ما دنبال شرکت‌های غربی رفقیم. ناز و منتشان را کشیدیم، آنها به ما ذوب‌آهن ندادند، هزینه روی دست ما گذاشتند و بالاخره این کار از طریق شوروی‌ها انجام شد. البته هزینه‌ای که

از ما گرفتند بسیار عظیم بود. در این کارخانه ذوب‌آهن در حدود چهارده هزار کارگر مشغول کار شدند. این چهارده هزار نفر برای آن کارخانه هفتصد هزار تنی از لحاظ اقتصادی درست نبود. طرح توسعه‌ای بود که ظرفیت این کارخانه از ششصد هزار تن تولید فولاد در سال به یک میلیون و نهصد هزار تن برساند. این طرح در حدود بیست سال طول کشید. از هشت سال قبل از انقلاب شروع شد، بعد از انقلاب هم با مسائل بسیار عظیم سیاسی، اجتماعی روبه‌رو بود تا این که در سال ۱۳۶۵، زمان آقای مهندس موسوی، طرح توسعه تمام شد. در این طرح توسعه چیزی در حدود دوازده هزار کارمند، کارگر و مهندس کار می‌کردند و هر روز هم بر تعدادشان افزوده می‌شد. درحالی که وقتی کارخانه مشغول به کار می‌شود، نیروهای مازاد باید کنار بروند. کارگران و کارمندان اعتصاب کردند. در

فولادشهر درگیری شد، کار به جنگ کشید و در هیئت دولت زمان آقای موسوی مطرح شد که آنان را نگاه دارید. این عده که شمارشان در آن روز به بیست و یک هزار کارگر و کارمند می‌رسید دارای تخصص‌های مختلف بودند. از این رو دولت در زمان آقای موسوی به ناچار تصریح کرد که این افراد در کارخانه بمانند و حقوق بگیرند.

علی‌رغم این که کاری برای انجام نداشتند.

در زمان آقای هاشمی مدیری را برای سرپرستی آنجا گذاشتند که جوان بود؛ از فارغ‌التحصیلان دانشگاه صنعتی شریف و واقعا با استعداد. ایشان به گونه‌ای این مسائل را حل کرد. شرکت‌هایی را خارج از کارخانه ساماندهی کرد تا این کارگران و کارمندان اضافه بر نیاز کارخانه در آنجا مشغول کار شوند و سربر کارخانه نباشند. ایشان گفت ما هر چه طرح توسعه داریم به شما وگذار می‌کنیم و شما به عنوان پیمانکار ما کار کنید.

این مدیر جوان، همچنین روش جدیدی کشف کرد که این روش جدید موجب شد که وابستگی ایران در فولاد مبارکه و فولاد اهواز به سیستم تولید فولاد احیای غیرمستقیم و نیاز به ذغال سنگ کم بشود و اصلاً ایران فن‌آوری جدیدی را در دنیا مطرح کند. ابتدا یک پایلوت ساختند، این پایلوت موفق بود. بعد این پایلوت را یک کارخانه ششصد هزار تن تولید فولاد با احیای مستقیم در سال ساختند که در نوع خود شاهکار بود. از آن طرف در کوره‌های ذوب فولاد نیز مازوت تزریق کردند و با فرمول‌های خاصی با تزریق مازوت، مصرف ذغال را پایین آوردند، چون ما ذغال نداشتیم و باید ذغال کک از خارج

می‌آوردیم. بنابراین مصرف ذغال را خیلی پایین آوردند و ظرفیت کوره‌ها را بیست و چهار درصد بالا بردند که این هم باز یک شاهکار بود. منظورم این است که کارشناسان ما چنین هنرهایی داشته‌اند. البته حقوق بسیار بالایی هم می‌گرفت. کارخانه مدیرانی داشت که بین هشتصد هزار تومان تا یک و نیم میلیون تومان در ماه حقوق می‌گرفتند. البته حقوق زیاد، اگر باعث فساد و کم‌کاری نشود، ایرادی ندارد، در زمان آقای خاتمی که آقای جهانگیری وزیر صنایع شد، کشف شد که همین مهندس جوان که بسیار کارایی هم داشته، پنج میلیارد تومان دارایی دارد و جهانگیری، او را خواست و به او گفت باید این پنج میلیارد تومان را به حساب کارخانه ذوب‌آهن اصفهان واریز کنی. سیستم به گونه‌ای بود که اگر هم آدم سالم و نابغه‌ای داخل آن می‌شد و و فاسد بیرون می‌آمد.

**در همه کتاب‌های توسعه،  
رشد با توسعه فرق  
می‌کند؛ رشد یعنی  
بالارفتن درآمد. یعنی آن که  
از طریق سرمایه‌گذاری  
صنعتی یا کارهای  
خدماتی، درآمد سرانه ملی  
بالا می‌رود. اما بالارفتن  
این درآمد سرانه هیچ چیز  
را به ما نشان نمی‌دهد.  
مثلاً نشان نمی‌دهد که  
توزیع این درآمد سرانه‌ای  
که بالارفته چگونه است؟  
آیا عادلانه توزیع شده  
است؟ آیا همراه با فساد  
است؟ آن چیزی که مهم  
و آرمان همه می‌باشد،  
توسعه است نه رشد**

ما دنبال کارهای خودکفایی در کارخانه را گرفتیم و با یکی از دوستان قرار گذاشتیم که به اصفهان برویم، زیرا در آن موقع خیلی شهرت پیدا کرده بود که در این سرزمین چنین کار عظیمی انجام گرفته است، خواستم تا بچه‌ها از جاهای مختلف آن فیلم برداری بکنند، فیلم مستند داشته باشیم

و بعد هم بیاوریم و عکس‌ها را در مجله به چاپ برسانیم، ولی بعد متوجه این ثروت‌های عظیم در دست کارشناسان شدیم.

■ با این همه کارشناس، آیا متوجه نمی‌شوند که در یک سیستم فاسد، سرمایه‌گذاری خارجی باعث می‌شود که راست افراطی و افراد و گروه‌های پورسانتاژ بگیر چاق‌تر بشوند؟

□ بله اگر آقایان راضی بشوند من در این باره حرف‌های زیادی دارم که در نقد این سرمایه‌گذاری‌های خارجی و نگرش پشت آنهاست.

آقای شمس‌الواعظین یک بار مطرح کرد که "ما از جهانی شدن استقبال می‌کنیم". البته این حرف صریح دولت نبود، ولی نویسندگان و متفکرانشان گفتند آنان درباره ما می‌گویند: فلانی یک حرف دارد و آن اقتصاد ملی است، درحالی که ما برویم به طرف جهانی شدن. آقای مهندس سازگارا در سخنرانی خود که من آن را گوش کرده‌ام، می‌گفت: موضوع "استقلال" یک حرف کهنه و پوسیده‌ای است، مال آرمان‌گرایی‌ها قدیم است!

من نمی‌گویم که حرف من صددرصد درست است، ولی بیایید بحث کنیم و به گفت‌وگو بنشینیم.

در دوره اول ریاست جمهوری آقای هاشمی برنامه‌های سدسازی را راه‌انداختند و با افتخار اعلام کردند که ما الآن ده‌ها سد در حال مطالعه و ساختن داریم. به‌طور اتفاقی یکی از برنامه‌های تلویزیونی را نگاه می‌کردم کارشناسان آب استان سیستان و بلوچستان در قسمت آب منطقه‌ای قسمت سازمان برنامه در آن برنامه صحبت می‌کردند. تمام اینها بدون استثنا گفتند ما هشدار می‌دهیم این سدهای چاه نیمه - که یک سدهای مخصوصی در کنار دریاچه هامون است - پنج تا ده سال دیگر خاک سیستان و بلوچستان را به شوره‌زار تبدیل خواهد کرد. چون اگر پشت این سدهای چاه نیمه که آب پشت آن جمع می‌شود و بالا می‌آید، سیستم آبیاری یعنی کانال‌هایی که آب این سد را در زمین‌هایی که باید آبیاری بشوند، پخش کند نداشته باشیم، این آب پشت سد اتبناشته می‌شود. چون فشار دارد نفوذ می‌کند و زمین اطراف پشت سد را باتلاقی

می‌کند و از آنجا که در اعماق زمین اینجا نمک بسیاری هست، وقتی آب به زمین نفوذ می‌کند، نمک‌ها را در خودش حل می‌کند و به سطح زمین می‌آورد و خاک را به شوره‌زار تبدیل می‌کند.

آنها می‌گفتند که سد چاه نیمه به‌جای آبادانی، تخریب به‌بار می‌آورد و ما نباید سد را بدون کانال‌های آبیاری پیش ببریم و گفتند که این کویر نمک که در شمال سیستان و بلوچستان هست هم به همین طریق کویر شده است. یعنی آب‌های سطحی نفوذ کرده و به زمین فرورفته، نمک‌های اعماق را حل کرده و بالا آورده، به سطح زمین که رسیده، به‌دلیل تابش آفتاب و درجه حرارت بالا، آب بخار شده و نمک آن مانده است و به این‌گونه زمین کویر شده است. آن کارشناسان در این باره هشدار دادند.

من برای آقای هاشمی پیغام فرستادم که نوار برنامه فلان شب تلویزیون را از صدا و سیما بگیرد و ببیند. اگر موثر واقع شد، به وزارت نیرو بگویند که "ما نمی‌خواهیم شما سد بسازید، مگر آن که مطالعه کانال‌های آبیاری بعد از سد را هم کرده باشید، پیمانکار آن را هم معلوم کرده باشید و آن زمان که سد را شروع می‌کنید، هم‌زمان ساخت سد کانال‌های آبیاری آن هم ساخته بشود."

آقای هاشمی نوار را خواستند و به اتفاق دکتر حبیبی که معاون اول ایشان بود، آن را دیدند. خیلی تحت تأثیر واقع شدند و از من هم تشکر کردند که چنین تذکری داده بودم. من مطلع شدم که آقای هاشمی، مهندس زنگنه - وزیر نیرو - را خواست و به او گفت پروژه سدها را تا زمانی که کانال آبیاری آن مشخص شود متوقف کنید. ما هم خوشحال شدیم، گفتیم یک تذکری دادیم و موثر واقع شد.

هشت ماه بعد از آن، آقای هاشمی در موقع انتخابات دور دوم ریاست جمهوری، مجدداً به‌عنوان تبلیغات از تعداد بسیاری سدهای در حال ساخت سخن گفت! این کار ادامه داده شد. حالا در حدود سی سد ساخته‌اند و هیچ‌کس نمی‌داند که این سدها چه شد، آیا به اهداف خودش رسید یا نه؟ آیا آن میزان آب، میزان ذخیره، میزان برق و میزان آبی که به سطح زیر کشت اختصاص داده می‌شود، دستی یافت یا نه؟ تا آنجا که من خبر دارم، برای هیچ‌یک از این سدها کانال‌های آبیاری ساخته نشده بود. این اخلاق متأسفانه از زمان شاه هم - که وزیر آب و برقش، "منصور روحانی" بود - وجود داشت.

## مصدق به ما آموخت که "توسعه باید در فرایند استقلال باشد." یعنی توسعه اقتصادی کشوری که به دلایل مختلفی مانند درآمد نفت، یا از طریق سیاسی وابسته است، باید به نحوی باشد که روز به روز یا سال به سال یا هر دوره پنج سال به پنج سال، این کشور را یک درجه از وابستگی بی‌نیازتر کند؛ بی‌نیاز از سرمایه، بی‌نیاز از تکنولوژی و فن‌شناسی و بی‌نیاز از منابع طبیعی مثل نفت



سد سفید رود در سال ۱۳۳۷، ساخته شده و راه افتاده است، یعنی حدود پنجاه سال، ولی هنوز کانال‌های آبیاری پشت آن را نساخته‌اند. می‌گویند هر صدی سی سال عمر مفید دارد. عمر این سد تمام شده است، ولی هنوز کانال‌های آبیاری پشت آن را نساخته‌اند! فقط قسمت سیاهکل را ساخته‌اند. اگر در سفر طرف لاهیجان از منطقه سیاهکل عبور کنید، آنجا کانال کشی و تأسیسات آبیاری را می‌بینید، ولی این کانال‌ها به طرف دشت فومن نرفته است. آن‌طور که شنیده‌ام تا حدودی کانال‌کشی‌های سد دز را هم ساختند. می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که "توسعه" تنها ایجاد کردن نیست. این "ایجاد" باید مفید باشد. بعد هم آقای زنگنه در حالی در کابینه آقای خاتمی وزیر نفت شد که شرکت نفت و تکنولوژی نفت را نمی‌شناخت، با اکتشاف و استخراج آشنایی نداشت. نمی‌گویم ایشان کارشناس نبود، ولی مسائل نفت را نمی‌دانست. عده‌ای دوروبرش جمع شدند که "این شرکت ملی نفت خیلی بزرگ شده است و باید تجزیه‌اش کنیم. مثلاً شرکت ملی نفت گچساران، شرکت ملی نفت خوزستان، و از این قبیل. به این ترتیب اگر شرکت ملی نفت هشت - نه نفر عضو هیئت‌مدیره داشت، این ده‌ها شرکت جدید التاسیس هر کدام پنج نفر

هیئت‌مدیره می‌خواستند. پس باید صدها هیئت‌مدیره، حقوق هیئت‌مدیره، ساختمان، صدها تشکیلات هم به هزینه‌های دولت اضافه می‌شد! در حالی که آن کارشناسان نفتی قدیمی که در شرکت نفت بودند، برای من گفتند که اینها تجزیه می‌کنند، کارها را تقسیم می‌کنند، ولی آنچه مهم است تجاری است که یک شرکت نفتی بزرگ مثل شرکت ملی نفت دارد، تجاری که مال خود شرکت و جزو اسرار آن است. وقتی شرکت را این‌گونه تجزیه می‌کنند، این تجارب یک جا جمع نیست و به تدریج از بین می‌رود. شرکت‌های نفتی جهان همه به طرف تجمیع می‌روند. یعنی وقتی دوتا شرکت بزرگ پیش می‌روند، با یکدیگر متحد می‌شوند. ولی ما خلاف شیوه‌های مدیریتی، آمده‌ایم تجزیه کرده‌ایم! این هم هزینه تولید و اکتشاف و استخراج نفت را بسیار بالاتر برده، هم این که تجارب شرکت ملی نفت از بین رفته است." در زمان شاه، شرکت ملی نفت ما یکی از معتبرترین شرکت‌های نفتی دنیا بود.

مجله فورچن (Fortune) در سال ۱۹۷۵ اعلام کرد که شرکت ملی نفت ایران سومین شرکت نفتی دنیا شناخته شده است. شرکت نفت در آن زمان همه چیز داشت؛ اکتشاف و استخراج فن آوری بالا و پیشرفته، و کشتی‌رانی‌ای که خودش نفت را به بازارهای نفتی دنیا می‌رساند. چنین

شرکت بزرگی را تجزیه کردند. من تابستان سال ۱۳۶۰ در زندان بودم و روزنامه انتخاب را می‌خواندم، دیدم در مقاله‌ای آمده که "شرکت ملی نفت و وزارت نفت امروز به این نتیجه رسیده که این تغییرات سازماندهی، موجب افت کارآمدی شده است."

تا جایی که اکنون باید کارشناس خارجی بیاورند، برای این که سازماندهی جدید به وجود بیاورند. کارشناسان نفتی، داستان‌های عجیبی تعریف می‌کنند. مثلاً می‌گویند در مورد بخشی را در جنوب غربی کشور در قالب بیع متقابل که به شرکت نفتی شل واگذار کردند، خود شرکت نفت یک ذره در این منطقه مطالعه نکرده و ابداً ذخایرش را ارزشیابی نکرده است. هر کارفرمایی وقتی کاری را به پیمانکاری واگذار می‌کند، خودش باید کار خودش را برآورد، ارزیابی و مهندسی کرده باشد. مثلاً می‌خواهند در پارس جنوبی یک دفعه چندین پالایشگاه بسازند. می‌گویند امروز بیست میلیارد دلار خرج می‌کنیم، در عوض سیصد میلیارد دلار در سال‌های آینده از آن درآمد داریم. این ساده‌اندیشی است!! بعضی هم یک شرکت نفتی دست دوم درست کرده‌اند - همین شرکت‌های تأسیساتی - کار دست دوم از خارجی‌ها می‌گیرند. قیمت‌هایی که اینها (خارجی‌ها)

داده‌اند، بین ده تا بیست و پنج برابر قیمت‌های فهرست‌های سازمان برنامه است!! ببینید به آن خارجی چند داده‌اند - قیمت بسیار پایین - که او دست دوم به اینها می‌دهد، این یعنی چوب حراج بر منابع تجدید نشدنی زیرزمینی و منابع مالی دولت!!

یکی از افرادی که یک مسئولیت نظارتی در کارخانجات مربوط به پارس جنوبی دارد، می‌گفت مقایسه کنید و ببینید آن کارهایی که کرده‌ای‌ها دارند انجام می‌دهند یا آن کارهایی را که تایوانی‌ها انجام می‌دهند، با این کارگاهی که ایرانی‌ها دارند اداره می‌کنند، از لحاظ نظم چقدر تفاوت دارد. می‌خواهم این نتیجه را بگیرم که "توسعه" تنها ایجاد کردن نیست، این "ایجاد" باید مفید و نتیجه‌بخش باشد. از زمان روی کار آمدن آقای هاشمی، علیه ایدئولوژی گرای شورش شد. ایدئولوژی‌گرایی یعنی این که کسی به یک اصولی و یا خط‌مشی‌هایی اعتقاد دارد، اینها را تابع تجربه نمی‌کند. آقای نوربخش - که خدا رحمتش کند، خودش آدم صادقی بود، ولی سیاست‌های اقتصادی‌اش درست نبود - یکی از مخالفان ایدئولوژی‌گرایی بود و می‌خواست سیاست‌های بانک جهانی را در ایران پیاده کند.

سیاست بانک جهانی یعنی:

## اگر بخواهیم میزان صنایع موجود ایران را مقایسه بکنیم، یکی از کشورهای نسبتاً صنعتی است. هم اکنون نزدیک به ده میلیون تن فولاد تولید می‌کنیم. در حالی که در سال‌های اول انقلاب ششصد هزار تن داشتیم. امروزه تمام تکنولوژی فولادسازی در ایران موجود است، اما سودآوری اینها کجاست؟

۱- باز کردن درهای تجارت خارجی.

۲- پائین آوردن ارزش پول ملی.

۳- امتیاز دادن به بخش خصوصی، امتیاز دادن به سرمایه‌های خارجی.

۴- فریز کردن حقوق کارگران.

اینها محور سیاست‌های بانک جهانی بود. آقای نوربخش دقیقاً اینها را اجرا می‌کرد. در بیشتر کشورهای دنیا اجرای سیاست بانک جهانی، به شورش انجامیده است. یعنی در اجرا نتیجه نداده و در خیلی از کشورها، خود بانک جهانی نیز سیاست‌های خود را پس گرفته است. در همان حالی که بانک جهانی چپ‌گرا شده بود، ولی آقای نوربخش همان حرف‌ها را بدون توجه به "تجربه ایران" پیاده می‌کرد.

سیاست درهای باز به سود تجارت خارجی و پایین آوردن ارزش ریال چه ضررهایی که به ایران نزد! چرا این تجربه‌ها منظور نمی‌شود؟ پس در حقیقت این سیاست که نوعی قیام علیه ایدئولوژی گذشته است و اصلاً خود نوعی ایدئولوژی است که بدون اتکا به "تجربه ایران و تجربه جهانی" بر حرف خود پافشاری می‌کند.

■ بنابراین - به قول شما - باید یک سازمان غیردولتی (N.G.O) درست شود و اجازه بدهند که عملکرد همه دولت‌های پس از انقلاب از نظر اقتصادی ارزیابی شود و ببینند در ایران چه شده است.

□ من خودم به برخی سیاست‌های اقتصادی مهندس میرحسین موسوی ایراد داشتم و برخی کارهای ایشان را چپ‌روی می‌دانستم. ولی مطمئنم که ایشان معنی اقتصاد ملی را می‌فهمید و در اجرای آن نیز حساسیت داشت.

■ شما گفتید که سرمایه‌گذاری خارجی را تنها در زمینه مدیریت و به بازدهی رساندن یک طرح اقتصادی و صنعتی مجاز می‌دانید.

پرسش این است که آیا سیستمی که ویژگی‌های آن را برشمردید، اجازه چنین مدیریتی را می‌دهد؟

□ البته بعید به نظر می‌رسد.

■ آقای مهندس، در خرداد ۱۳۷۶

نامه‌ای به آقای خاتمی به مناسبت انتخاب ایشان به ریاست جمهوری نوشتید. آن نامه بازتاب‌هایی داشت، برخی می‌گفتند که مهندس سبحانی بعد از سال‌ها، حالا به سرمایه‌داری ملی چسبیده، در صورتی که دیگر دوران سرمایه‌داری ملی گذشته و دنیا عوض شده است. عده‌ای هم می‌گفتند باید به سرمایه‌گذاری خارجی توجه کرد، عده‌ای دیگر هم می‌گفتند چرا مهندس به کارگراها و دهقان‌ها توجه و تکیه نمی‌کند و حالا در این اوضاع و احوال به

سرمایه‌داری ملی تکیه کرده است. در آن نامه شما به مسائلی توجه کرده بودید که دیگران هنوز به آن واقف نبودند و مسائل بعدها رو شد. مثلاً این که حدود ۷۰۰-۶۰۰ شرکت بازرگانی حول وزارت اطلاعات بودند و این که بیشتر صادرات و واردات نامرئی کشور از این طریق انجام می‌شد (حدود شش میلیارد دلار) و موارد متعدد دیگر...

اکنون با توجه به مسائلی که روشده و به قول شما پر واضح است که سرمایه‌داری ملی می‌تواند مانعی بسیار قوی در برابر راست افراطی و اتحادیه جنایتکارها باشد، به هر حال به نظر من این مسائل خیلی عینی‌تر شده، ولی موقع نوشتن این نامه، به این مسائل اشاره نکرده بودید، اکنون و با توجه به شرایط کنونی نظر شما چیست؟ لطفاً تر "سامان‌دهی سرمایه‌داری ملی" را که به نظر می‌آید رهگشا باشد، بیشتر بشکافید؛ که چگونه سرمایه‌داری ملی جامعه مدنی را تضمین می‌کند و چگونه محافظ جامعه مدنی است؟

□ از شما سپاسگزارم که این مسئله را مطرح می‌کنید. متأسفانه در هیچ کجا نمی‌بینیم که به این امور بپردازند. یک سری حرف‌هایی هست که روتین بازار سیاست شده است، ولی به این مسائل و موانعی که به نظر من زیربنای توسعه سیاسی است کمتر توجه می‌شود. اگر خاطراتان باشد، مقاله‌ای از بنده درباره سرمایه‌داری ملی در دو شماره چشم‌انداز ایران چاپ شد. کسی که از فحواهی کلامش احساس کردم که از چپ‌های قدیم بود به من انتقاد کرد و فرصت هم نشد که من به آن شخص جواب بدهم، چون به زندان رفتم. به هر حال من حرف‌هایم را راجع به سرمایه‌داری ملی آنجا گفتم. حرف‌های بنده پیرامون سرمایه‌داری، شامل چند نکته است:



در اصل طرح مفاسد نظام سرمایه‌داری، مارکس از همه جلوتر است و انصافاً باید بگوییم که هیچ کس به اندازه مارکس مسئله سرمایه و سرمایه‌داری و نظام‌های اجتماعی مبتنی بر سرمایه‌داری را به‌طور عمیق حل‌ناجی نکرده است و خود مارکس ادعایش این است که سرمایه‌داری

مرحله‌ای است که در وهله نخست، بایستی جامعه بشری باید از آن عبور کند. جامعه هیچ‌وقت از یک حال به حال بعدی جهش نمی‌کند و عین قطار از ایستگاه‌هایی که سر راه است - بین مبدأ و مقصد - باید عبور کند. در جامعه‌ای که (به اصطلاح خودش) نیروهای مولدش شکل نگرفته، انقلاب سوسیالیستی نمی‌شود. بعدها تجربه نشان داد که نه فقط به‌طور طبیعی این مراحل طی نمی‌شود بلکه نمی‌شود به زور هم در جامعه‌ای که مراحل قبلی را طی نکرده است، نظام سوسیالیستی برقرار کرد. یکی از استنادات مارکس این است که باید نیروهای مولد به حد اکثر رشد خودشان رسیده باشند. در جامعه فئودالی یا جامعه‌ای که دچار اقتصاد وابسته است، تابع اقتصادهای خارجی یعنی بازار فروش محصولات خارجی است یا

اقتصادی که مثل ما وابسته به منابع طبیعی (نفت، گاز و آب‌های زیرزمینی و جنگل و...) است، نیروهای مولد رشد نکرده‌اند. رشد یعنی چه؟ نیروهای مولد از نظر مارکس فقط طبقه کارگر است، ولی طبق تجارب بعدی که در علم مدیریت و سیستم‌ها و در علم جامعه‌شناسی به‌دست آمده، فقط طبقه کارگر از نیروهای مولد نیست، زیرا که طبقه کارگر باید ابزاری در دستش باشد که کار کند. یک ابزار هم فن‌شناسان، کارشناسان و مدیران و مهندسان هستند که در کارکرد یک پروسه تولید بسیار موثر هستند. پیشرفت تکنولوژی به‌گونه‌ای است که همواره سهم کارکرد یدی را کم می‌کنند و سهم کارکرد فکری و به‌اصطلاح امروزی نرم‌افزاری را بیشتر می‌کنند؛ یعنی طبقه‌ای که مهندسان، سوم کار آفرینان هستند که آنان هم در تولید نقش دارند. کارآفرین کسی است که سرمایه خودش را با شریک‌شدن و جذب سهام دیگران وسیله‌ای می‌کند برای ایجاد کارخانه، تأسیس شرکت و ایجاد کار و تولید. اینها به جای این که سرمایه و اندوخته خود و مردم را راهی بازار مصرف بکنند و به جای آن که سرمایه به بخش تجارت و دلالی برود یا به خارج منتقل بشود، آن را روی تولید می‌گذارند و سرمایه مردم را هم جمع می‌کنند و به کار تولید رو می‌آورند. این کار چند فایده دارد:

۱- بخشی از نیازهای جامعه را رفع می‌کند.

۲- تا اندازه‌ای جامعه را نسبت به خارج بی‌نیاز می‌کند و هر جامعه‌ای تا زمانی که نیازمند است، مستقل نیست، زیرا هر نیاز، طبعاً یک‌سری

اجازات سیاسی و فرهنگی را تحمیل می‌کند. اما وقتی جامعه بی‌نیاز باشد، خودش می‌تواند براساس منافع خودش، تصمیم بگیرد. پس کسی که سرمایه خود و اندوخته‌های دیگران را جمع‌آوری می‌کند و به تولید و بی‌نیازی کشور از خارج و از بازارهای جهانی کمک می‌کند، جزو نیروهای

مولد حساب می‌شود. مارکس می‌گوید در جامعه سرمایه‌داری نیروهای مولد به حد اکثر رشد می‌رسند. منظورم از رشد هم، رشد کمی است و هم رشد کیفی. رشد کمی یعنی تعداد افراد طبقه کارگر روزافزون می‌شود و نسبت طبقه کارگر زحمتکش به دیگر طبقات بالا می‌رود. فرانسه امروز ۱۳ میلیون کارگر دارد. دیگر کارمندان و معلمان و دانشجویان و هیچ‌کدام از اقشار دیگر به ۱۳ میلیون نمی‌رسند و به‌طور نسبی طبقه کارگر در فرانسه بیشتر است.

■ و این البته بدون در نظر گرفتن آمار خانواده‌هایشان است!

□ بله، ما در آغاز انقلاب طبق آمار، یک میلیون کارگر صنعتی داشتیم. (البته کارگرانی که منظور نظر مارکس هستند، یعنی کسانی که در نظام سرمایه‌داری کار

می‌کنند) لذا، از لحاظ کمی، جامعه هنوز صنعتی نشده است، در جامعه صنعتی، طبقه کارگر، آنها رشد کمی می‌کنند نه رشد کیفی. به‌دلیل این که در نظام سرمایه‌داری رقابت بسیار نقش دارد، کارخانجات یا صاحبان صنایع هم از طریق بالا بردن کیفیت کالا و هم از طریق ارزان تمام کردن کالا با مخالفان و رقبایشان رقابت می‌کنند. ارزان تمام کردن کالا نیز به‌این معناست که بازدهی کار کارگران و همچنین مهندسان و مدیران و کارآمدی آنها بالا می‌رود. در سال‌های ۳۷-۳۳۶ هیئتی به‌اسم یونایتد مرچنت (Merchant united) کارشان مدیریت بود و صاحب سرمایه نبودند. کارشناسانی بودند که فقط کارخانجات را اداره می‌کردند یا کارخانجات جدیدی را پی‌ریزی می‌کردند و سازمان می‌دادند.

سازمان برنامه از دو تا از این شرکت‌ها - یکی از آمریکا و دیگری از آلمان - را دعوت کرده بود که صنایع نساجی ایران را سازمان بدهند و آن را مدرن کنند. اسکلت فلزی و تأسیسات یکی از کارخانه‌هایی را که آنها می‌خواستند سازمان بدهند، برعهده ما بود. بنابراین ما با اینها تماس‌هایی داشتیم آنان می‌گفتند که الان در این کارخانه‌های نساجی ایران پشت یک ماشین بافنده یک کارگر می‌ایستد و یک استادکار که روی آن کار می‌کند درحالی که در کشورهای کمی صنعتی شده، چهار تا ماشین را یک کارگر اداره می‌کند، زیرا ماشین‌ها نوعاً اتوماتیک است و خودکارند و محض این که یک نخ از تار یا پود قطع می‌شود، ماشین و کارگر باید بیاید این نخ را پیدا کند و گره بزند و دوباره راه می‌افتد، بنابراین لازم نیست کارگر سر یک

## سیاست بانک جهانی

یعنی:

### ۱- بازکردن درهای

### تجارت خارجی

### ۲- پائین آوردن ارزش

### پول ملی

### ۳- امتیاز دادن به بخش

### خصوصی، امتیاز دادن به

### سرمایه‌های خارجی

### ۴- فریزکردن حقوق

### کارگران

ماشین باشد. آنها می‌گفتند حتی امروزه در کشورهای شمال آفریقا هر کارگر با ده ماشین کار می‌کند. در آمریکا، سی‌وشش ماشین را یک کارگر سیاهپوست آمریکایی اداره می‌کند! و لحظه‌ای هم آرامش ندارد و این بازدهی نیروی کار خیلی مهم است. درست است که کارگر آمریکایی پنج‌برابر کارگر ایرانی حقوق می‌گیرد، اما تولیدش هم چندبرابر است و به همین دلیل کالای آمریکایی ارزان‌تر تمام می‌شد و به تمام دنیا صادر می‌شد. آن موقع آمریکایی‌ها حرف اول را می‌زدند. بعدها کره و آسیای جنوب شرقی آمدند و روی دست آمریکا زدند و از لحاظ بازدهی کاری بسیار رشد کردند. یکی از عوامل رشد نیروهای مولد همین کارآمدی است. یک عامل دیگر، پیدایش شعور طبقاتی است. یعنی در جوامع عقب‌مانده، کارگران همه برای خودشان هستند، ولی وقتی جامعه صنعتی می‌شود و رقابت خیلی جدی می‌شود، کارگران با هم احساس همبستگی می‌کنند و وجدان مشترک پیدا می‌کنند و شعور طبقاتی در آنان ایجاد می‌شود. مارکس هم معتقد بود که در جامعه سرمایه‌داری، کارگران شعور طبقاتی

پیدا می‌کنند، در حالی که در جوامع ماقبل سرمایه‌داری شعور جمعی طبقاتی وجود ندارد، مثلاً در طبقه دهقانان شعور طبقاتی وجود ندارد.

پس اینها علائم رشد نیروهای مولد هست: ۱- شعور طبقاتی ۲- کارآمدی ۳- کمیت آنها نسبت به دیگر طبقات.

مارکس می‌گوید انقلاب سوسیالیستی در چنین جامعه‌ای صورت می‌گیرد و آن وقت نظام سوسیالیستی روی بستری که نیروهای مولد و یا کارگران آن به حداکثر کارآمدی و سازمان‌یافتگی و شعور طبقاتی رسیده‌اند، برقرار می‌شود و اما در جامعه‌ای که به این مراحل نرسید انقلاب سوسیالیستی رخ نمی‌دهد و اگر هم بشود، تأثیر متقابل انقلاب کشورهای دیگر است.

لنین، رهبر انقلاب شوروی هم برای به ثمر رساندن مدل کمونیستی مجبور شد طرح جدیدی بدهد چون خود روسیه هم کشوری نبوده که سرمایه‌داری در آن رشد کرده باشد و نیمه‌فئودالی و عقب‌مانده بوده است. نیروهای مولدش در آنجا چندان رشد نکرده بودند. این کشور احتیاج داشت که هنوز به سوی صنعتی شدن پیش رود و باز هم سرمایه‌ها متوجه صنعت شود لذا لنین به این نتیجه می‌رسد که باید طبقه سرمایه‌دار را نگه‌دارد. اصطلاح "بورژوازی ملی" از ابتکارات لنین است. لنین می‌گوید پیش از این در این کشور هیچ چیز نبوده و روسیه واردکننده کالاهای صنعتی از اروپا بوده و بیشتر اقتصاد روسیه تزاری براساس زراعت و کشاورزی اداره می‌شده و حالا ناگهان جامعه سوسیالیستی شده است. در حالی که صنعت و کارخانه

ندارد و لذا در طرح New economic Plan خود می‌گوید، باید اتحاد و ائتلافی بین نیروهای کارگر و حزب کمونیست و سرمایه‌داری ملی صورت بگیرد تا جامعه شوروی از کشورهای امپریالیستی بی‌نیاز شود.

■ قبل از تجربه انقلاب شوروی در خود ایران هم تجربه تحریم

تتباکو در دوران مشروطیت بود و آزادی ملی و سرمایه‌داری ملی موتور محرک آن قیام بود. مثلاً در برابر انحصارات خارجی و... عدالت‌خانه می‌خواستند. شما چرا در بحث خودتان از تجربه ایران چیزی نگفتید؟

□ در مورد ایران هم بحث می‌کنم. به این دلیل بحثم را از اینجا شروع کردم که بگویم اصطلاح "بورژوازی ملی" از کجا ابداع شد و در فرهنگ اقتصاد سیاسی مطرح گردید. در ایران هم اقتصاد صنعتی و کارگری نبود، بلکه تجاری بود. تجار در ایران طبقه پیشرفته‌ای بودند یعنی از زمان قاجاریه (من در کتاب مقدمه جنبش ملی هم این را نوشته‌ام) اولین گروه‌هایی که به خارج رفتند و با فرهنگ و تمدن غرب آشنا شدند سه طبقه بودند: ۱- دولتمردان که به عنوان سفیر می‌رفتند. ۲-

رجال دولتی ثروتمند و وابسته به طبقه حاکم. ۳- طبقه تجار؛ بازرگانانی که در صادرات و واردات کار می‌کردند و به خاطر ضرورت‌های شغلی خود به خارج می‌رفتند و با تمدن خارج آشنا می‌شدند

عبدالرحیم طالبوف، نویسنده سفرنامه ابراهیم‌بیگ و زین‌العابدین‌ها همگی تاجر بودند و سال‌ها در روسیه و عثمانی و اروپا سفر کردند و پیشروترین طبقات در زمان قاجاریه در ایران همین تاجر بودند.

بعدها که مدرسه دارالفنون به وسیله امیرکبیر تأسیس شد، فارغ‌التحصیلان مدرسه دارالفنون هم خود به عنوان تحصیل‌کردگان یک طبقه شدند و اطلاع علمی و فنی پیدا کرده بودند و چشمشان باز شده بود و بعضی از کتاب‌های فرنگی را هم می‌خواندند. به این جهت است که ما می‌بینیم در نهضت مشروطه و جریان تتباکو تجار آشنا شده با فن و علم و فرنگ، بیش از همه دلسوزی می‌کنند. در کتاب "ایدئولوژی مشروطیت" نوشته فریدون آدمیت، نهضت تتباکو را تخطئه می‌کند و می‌گوید "تجاری که در کار صادرات تتباکو کار می‌کردند، وقتی این قرارداد، کل محصول تتباکوی ایران را به یک کمپانی خارجی "رژئی" داد و آن کمپانی اختیار داشت که در همه‌جای ایران از تولیدکنندگان و کشت‌کاران محصول را به عنوان حرکت آغازین جمع، بسته‌بندی و بعد هم صادر کند؛ احساس کردند که دکانشان تخته می‌شود، لذا برای حفظ منافع خودشان علیه قرارداد رژئی (قرارداد تتباکو) قیام کردند. در حالی که ابتدا تجار قیام نکردند، ابتدا سید جمال نامه‌ای به میرزای شیرازی نوشت و او را تهدید

کرد و نامه‌ای نیز به علمای ایران نوشت که بسیار خواندنی است. او علما را بیدار می‌کند و هشدار می‌دهد. بنابراین در این قیام منافع طبقاتی حرف اول را نمی‌زد. منظورم این است که در قیام تنباکو نوعی غیرت وطنی و اراده امتناع از زیردست شدن قدرت خارجی وجود داشت و تجار هم که البته منفعتی داشتند از آن حمایت کردند. البته ما ادعا نمی‌کنیم همه آنها خالصانه برای خدا کار کردند، ولی این اراده که دست ایرانی از لحاظ تجارت تنباکو زیر ساطور شرکت انگلیسی نرود، وجود داشت. اما آقای آدمیت اینها را به رسمیت نمی‌شناسد. لذا از نظر بنده تجار آن موقع پیشرو بودند و به این جهت ما اسم آن تجار را "بورژوازی ملی" گذاشتیم. در کتاب احمد اشرف هم موانع رشد سرمایه‌داری در قرن نوزدهم در ایران آورده شده. نویسنده این کتاب هم تجار را جزو سرمایه‌داری ملی تلقی می‌کند و امثال حاج‌امین‌الضرب را سرمایه‌دار ملی می‌داند، منتها می‌گوید سرمایه‌اش تجاری بود. اولین کسی که اراده کرد تا سرمایه تجاری خودش را تبدیل به سرمایه صنعتی بکند همین حاج‌امین‌الضرب بود.

حاج‌امین با دولت قرارداد بست که راه‌آهن گرگان را بسازد. این اولین بار بود که در ایران یک نفر چنین مسئولیتی را به عهده می‌گرفت. در این کتاب، احمد اشرف نمونه کارخانه پارچه‌بافی را هم آورده است. همچنین با استنادات روشن نقش زیرکانه بانک ایران و روس و بانک شاهنشاهی که متعلق به انگلیس‌ها بود را برای ورشکست کردن امین‌الضرب نشان می‌دهد. آنان اجازه ندادند که سرمایه‌داری ملی از تجاری به صنعتی رشد کند.

بنابراین سرمایه‌داری ملی در ایران از طبقه تجار شروع شد. ولی هیچ‌وقت به صنعتی

نرسید، برای این که تا زمانی که روس و انگلیس در ایران حکومت داشتند نمی‌گذاشتند، تا آن که زمان رضاخان رسید. در زمان رضاشاه سرمایه‌گذاری‌های صنعتی خصوصی پیدا شد، مثل کازرونی اصفهان خانواده کاشانی‌ها. نخ‌ریسی سمنان را حاج‌نقی کاشی و برادرانش تأسیس کردند. خانواده خسروشاهی‌ها هم بودند و میرزااحسن خسروشاهی پدر و بزرگ این خاندان واقعاً تاجر مجتهدی بود. تا بعد از انقلاب این خانواده تجار درستکار، معروف و مذهبی بودند که به کشور خود خدمت کردند.

خانواده کاشی و خانواده نیک‌پور، که کارخانه شیشه ایران را تأسیس کرد، وابسته به خارج نبودند، ولی دولت رضاشاه به قدری زورگو بود که روی اینها نفوذ داشت و اینها مجبور بودند تابع دستورات رضاشاه باشند. بسیار به او باج می‌دادند. سرمایه‌داری مستقل نبود. کازرونی نخستین بار پارچه‌های پشمی بافتندگی جدید را در ایران تولید می‌کرد. ارتش سفارش تمام لباس‌های زمستانی سربازخانه و کارخانه‌ها را، به کازرونی می‌داد. دانش‌آموزان نیز لباس‌های "فرم" می‌پوشیدند که به کازرونی سفارش داده می‌شد. بنابراین صنایعی که در زمان رضاشاه توسط مردم و بخش خصوصی - نه دولتی - تأسیس شد، اولین صنایع جدید ایران بود.

مهندس بازرگان می‌گوید: سرمایه‌داری صنعتی در ایران تحت فشار دولت نضج نگرفت. مثلاً یکی از نمونه‌های سرمایه‌داری صنعتی جدید، پدر مهندس بازرگان بود - حاج عباس‌قلی آقا - ایشان برای نخستین بار در ایران، امتیاز خط تلفن بین شهری را از دولت گرفته بود، در واقع قرار مقاطعه‌کاری بسته بود. خودش سرمایه می‌گذاشت و شریک هم داشت. این شرکت خطوط بین شهرها را ایجاد می‌کرد. مرکز تلفن و... را در اختیار داشت و طبق تعرفه‌ای که دولت تعیین می‌کرد از دولت و مردم پول می‌گرفت و آخر هم ورشکست شدند و جمع کردند. فشارهای دولت بر آنان زیاد بود، دولتی‌ها حق حساب و رشوه می‌خواستند، اگر نمی‌دادند مالیات‌های سنگین به آنها می‌بستند مهندس بازرگان می‌گفت: "مانع رشد صنعتی، استبداد رضاشاهی بود." در جهت توسعه صنعتی در ایران اقداماتی صورت گرفت یا حداقل پیشنازانی در این راه وجود داشتند؛ از زمان حاج‌امین‌الضرب تا حاج‌عباس‌قلی آقا بازرگان، ولی بانک روسیه و انگلیس، یعنی امپریالیسم، اینها را ورشکست کردند یا این که استبداد دولتی رضاشاهی آنان را به عقب‌نشینی وامی‌داشت. از شهریور ۱۳۲۰ تا زمان دکتر مصدق، ما هنوز سرمایه‌داری ملی جان‌داری نداشتیم.

### ■ همدانیان و امثال آنها در آن زمان هنوز مطرح نبودند؟

□ کورس اخوان که سال‌ها تاجر بود و با انگلیس تجارت می‌کرد، پس از کودتای ۲۸ مرداد کارخانه نساجی ری (سرپل سیمان) را تأسیس کرد که یکی از کارخانه‌های بسیار بزرگ است. بعد از ۲۸ مرداد در اصفهان هم

## در قیام تنباکو نوعی غیرت وطنی و اراده امتناع از زیردست شدن قدرت خارجی وجود داشت و تجار هم که البته منفعتی داشتند از آن حمایت کردند. البته ما ادعا نمی‌کنیم همه آنها خالصانه برای خدا کار کردند، ولی این اراده که دست ایرانی از لحاظ تجارت تنباکو زیر ساطور شرکت انگلیسی نرود، وجود داشت. اما آقای آدمیت اینها را به رسمیت نمی‌شناسد. لذا از نظر بنده تجار آن موقع پیشرو بودند و به این جهت ما اسم آن تجار را "بورژوازی ملی" گذاشتیم

کارخانه‌های متعددی تأسیس شد و بزرگترین کارخانه همان شهناز اصفهان بود که متعلق به همدانیان بود. آن‌طور که اعلام کرده بودند کارخانه شهناز اصفهان با چهارهزار کارگر بیشترین نیروی کار را در اختیار داشت. بورژوازی در ایران داشت رشد می‌کرد ولی چندان ملی نبود؛

۱- به دلیل فشارهای امپریالیسم

۲- به خاطر فشارهای دولت مستبد

اینها برای این که امنیت داشته باشند و سرمایه آنها ایمن باشد، با دولت زدوبند داشتند. یعنی به دولت باج می‌دادند و در عوض یک معافیت نهایی هم از دولت می‌گرفتند. بعد از انقلاب، بعضی از این صنایع زیر پوشش دولت آمده بود. مثلاً کارخانه برق لامع، نخستین کارخانه‌ای بود که حوله مدرن تولید کرد و شخصی به نام حاج حسن برق لامع آن را در تبریز تأسیس کرد و کارگران زیادی هم داشت. اما متأسفانه با کارگران با خشونت رفتار می‌کرد. معمولاً یک سرهنگ و سرتیپ را مدیر داخلی کارخانه می‌کرد که کارگران را تحت فشار بگذارند، اگر کارگران خطایی می‌کردند یا حرف خلافی می‌زدند، اینها را تحویل ساواک می‌داد و در عوض از سال‌های ۳۴-۱۳۳۳ تا انقلاب حقوق بیمه‌های اجتماعی کارگران را نپرداخت و سازمان تأمین اجتماعی طلبکار بود، ولی هر وقت که می‌خواستند به اجرا بگذارند، هیات دولت از وی حمایت می‌کرد. رابطه آنها با دولت عجیب بود! همه صنایعی که در ایران رشد کردند، وابسته به خارج نبودند، ولی به دلیل حکومت استبدادی به نحوی وابسته به دولت بودند. بعضی از صنایع استثنائاً ملی بود. مثلاً آقامیرزا عبدالله مقدم یا حاج محمدتقی برخوردار صنایع زیادی، از جمله ۸ کارخانه ایجاد کرد. در همین دانشگاه امام صادق (ع) یک مدرسه مدیریت بود که صاحبان صنایع ایران که یکی از اینها حاج برخوردار بود آن را تأسیس کردند و مدیران هر کارخانه را برای تحصیل به اینجا می‌فرستادند. پس از انقلاب بچه‌هایی که در سازمان صنایع ملی ایران و موافق ملی کردن صد درصد مالکیت کارخانه‌ها بودند به من می‌گفتند این کارخانه حاج برخوردار عین کارخانه‌های ژاپن است؛ نظم و ترتیب و کارکرد کارگران، حساب مالی، اداری و استخدامی، همه چیز آن دقیق و منظم است.

بعضی از صنایع هم به دربار حق حساب می‌دادند. و مدارک آن هم هست که با اشرف پهلوی ارتباط داشتند و کارخانه‌هایشان هم سرپا بود. صناعی که پس از ۲۸ مرداد در زمان شاه با درآمد نفت رشد کردند، بعضی ملی بودند و بعضی‌ها هم غیر ملی. بعضی از آنها خوب بودند و بعضی از آنها نه. اگر یک دولت ملی و سالم روی کار می‌آمد، می‌توانست همه اینها را به سمت ملی بودن سوق دهد.

اما ملی بودن در سال‌های پس از ۲۸ مرداد، از صفت مشارکت سرمایه خارج شد. آن زمان وابستگی‌ها تکنولوژیک بود، یعنی اگر کارخانه به گونه‌ای بود که تکنولوژی آن خیلی پیشرفته بود، حتماً وابسته بود. برای این که تکنولوژی پیشرفته در ایران نبود و مدیر کارخانه مجبور بود از جایی بخرد و کمپانی‌های خارجی هم اگر می‌خواستند بفروشند، هزینه گرانی می‌گرفتند، یا این که اصلاً در قیمت محصولات شریک می‌شدند؛ کارخانه

هیلمن انگلیسی (که بعدها شد تالیوت) در سود شرکت ایران ناسیونال که پیکان تولید می‌کرد، شریک بود و به اصطلاح رویالیتی (بهره مالکانه) می‌گرفت. ما اینها را سرمایه‌داری وابسته می‌نامیدیم. در نخستین سال‌های پیروزی انقلاب، در قانون حفاظت صنایع، بند "ب" شامل آنهایی می‌شد که وابستگی سیاسی داشتند و اینها سرمایه‌شان مصادره شد و هدف هم این بود که آن قانون حفاظت صنایع، سرمایه‌داری ایران را تصفیه کند و به صورت سرمایه‌داری ملی دربیاید که البته بعداً آشکالاتی در آن پیدا شد. خلاصه این که سرمایه‌داری ملی در ایران - حتی پس از انقلاب هم - نتوانست رشد بکند. پس از انقلاب، بنده خیلی بیشتر از پیش از انقلاب طرفدار سرمایه‌دار ملی شدم. زیرا پس از انقلاب با واقعیت‌هایی روبه‌رو شدیم؛ یکی این که مردمی که ثروتی داشتند گروه‌گروه به خارج می‌رفتند و دارایی‌های خود را به خارج منتقل می‌کردند. برخی زمین‌های خود را می‌فروختند و پول آن را به خارج از ایران منتقل می‌کردند. حتی عده‌ای ثروتشان را گذاشتند و فرار کردند، از ترس این که مبادا گرفتار خشم و انتقام انقلابیون بشوند. بعدها ما دیدیم که بیشتر تجار صاحبان سرمایه و کارخانه‌دارها مهاجرت کردند و کارخانه ورشکسته بدهی‌دار را به گردن دولت انداختند. دیگر این که دیدیم سرمایه‌ها هم رو به کاهش نهاد. البته ایران کشور فقیری نبود. درآمد نفت از سال ۱۳۵۲ یک‌دفعه سه - چهاربرابر شد و بعد هم به هفت برابر رسید. در آغاز انقلاب نفت بشکهای هفده دلار شد، در حالی که سال ۴۲-۱۳۴۱، ۱/۷۵ دلار بود و تا اوایل



سال ۵۱ - ۱۳۵۰ - که شاه خیلی به آن می‌بالید - رسید و به ۲ تا ۲/۵ دلار. آن زمان ایران رشد صنعتی کرده بود و شاه دستور تشکیل بانک‌های خصوصی را داده بود که همزمان با سالی بود که جنبش مسلحانه در ایران شروع شده بود. خلاصه تحول و جهشی پیدا شد. از آن موقع ایران کشوری

ثروتمند شد. همزمان با جنگ اکتبر (۱۹۷۳) (جنگی که در آن مصر بر اسرائیل غلبه کرد) ناگهان قیمت از ۲۲/۵ دلار به ۶ دلار رسید و در پی آن، اوپک هم قدرتمند شد و حتی قیمت‌ها را به تدریج بالا بردند و ظرف یکی دو سال قیمت نفت به ۱۲ دلار رسید.

همزمان با بالا رفتن درآمد نفت، دزدی‌ها هم زیاد می‌شد. درآمد نفتی ایران سالیانه حدود ۲۰ میلیارد دلار بود و این مقدار کمی نبود. با آن که دزدی بسیار می‌شد، ولی آنقدر این سرمایه نسبت به جمعیت و کشور ایران بالا بود که با وجود تقسیم ناعادلانه پول در جامعه و طبق فرمول‌هایی که در اقتصاد هست، به آن پایین‌ترین طبقات هم چیزی می‌رسید.

زمان انقلاب مردم بیشتر مرفه شده بودند، مخصوصاً شهرنشینان. پس از هفت سال هنگامی که من از زندان که در آمدم دیدم، بسیاری از دوستان ما که طبقه متوسطی بودند، اینها نوعاً یک یا دو تا ماشین داشتند و باز دیدم تعداد سفرهای خارج بسیار بالا رفته است، درحالی که پیش از سال ۱۳۵۰ اصلاً این‌گونه نبود. این حکایت از آن داشت که درآمد نفت روی رفاه ظاهری مردم تأثیر گذاشته بود. حقوق کارمندان دولت، به‌خصوص کارشناسان دولتی از همه طبقات بیشتر بود. درحالی که پیش از آن همواره حقوق کارمند دولت پایین‌تر از دیگران بود. اما در آن سال‌ها حقوق کارمندان و

امتیازاتشان بالا رفت که دیگر حتی اصطلاحاً معروف شده بود طبقه کارمند، طبقه اغنیاست! منظورم این که در ایران پول پخش شد و ما با این واقعیت روبه‌رو شدیم که پول در ایران زیاد است، هم به صورت نقدینگی و هم به صورت سرمایه‌های زمین و... و اگر ما بخش خصوصی را در ایران تعطیل کنیم، این پول‌ها چه می‌شود؟ اینها یا در مسیر مصرف می‌افتند، که مصرف خیلی زیان‌آور است و مصرف‌زدگی زیاد، مردم را فاسد می‌کند و یا این پول به سمت دلالی و تجارت و خارج می‌رود که این هم به ضرر منافع

ملی بود. حرف ما این بود که اگر ما سرمایه‌داری صنعتی را مشروعیت بدهیم و راه آن را باز کنیم، این ثروت به سمت صنعت هدایت می‌شود. حداکثر خطرش این است که سرمایه‌داران، کارگران را استثمار کنند. البته دوتا خطر برای سرمایه‌داری صنعتی وجود دارد:

نخست این که استثمار کارگران را در پی دارد.

دوم آن که امکان دخالت سرمایه‌داران صنعتی در قدرت سیاسی وجود دارد. یعنی آن که قدرت سیاسی را زیر سیطره می‌توانستند بگیرند.

منتها تحلیل ما در آن زمان این بود که اولاً جریان‌هایی که دارند حکومت می‌کنند - مثل روحانیت، نهضتی‌ها، هواداران اندیشه شریعتی، روشنفکران و... - به آسانی زیر بار سیطره سرمایه‌داران و صاحبان صنایع نمی‌روند و استقلال خود را در مقابل آنها حفظ می‌کنند، دوم آن که اگر هم احتمال استثمار باشد، این استثمار امروز در دنیا با این قوانین بیمه و تأمین اجتماعی و انواع و اقسام حمایت‌ها که از کارگران می‌شود، بازنشستگی و حوادث حل شده است.

وزارت کار هم که سالیانه برحسب سبد قیمت‌ها حقوق تعیین می‌کند و حقوق کارگران هر سال مرتب بالا می‌رود و هر سال ۲۱-۱۶ درصد رشد می‌کند؛ بنابراین مسئله استثمار منتفی است. بنابراین من بر این باور شدم که "تثبیت انقلاب" ایجاب می‌کند که ما راه سرمایه‌داری ملی را باز کنیم. منتها فرهنگ حاکم، ضد سرمایه‌داری بود، می‌گفتند: "سرمایه‌دار زالوصفت است!" "جوزف سزوم پیتر" کتابی دارد به اسم "سرمایه‌داری، دموکراسی و عدالت" که کتاب بسیار معروفی است. در آن کتاب آمده است که یکی از عوامل رشد سرمایه‌داری در آمریکا و

اروپا به‌طور کلی غرب - علاوه بر انباشت سرمایه و زدویند با دولت‌ها - این بود که صاحب صنعت در اروپای قرن نوزدهم دارای اعتبار بود هر چه صنعتش وسیع‌تر بود، افتخار یا به اصطلاح "منزلت اجتماعی" اش بالاتر بود. سزوم پیتر علاوه بر عوامل رشد سرمایه‌داری صنعتی در غرب، نظیر کیفیت انباشت سرمایه و دولت مقتدر، منزلت اجتماعی صاحب صنعت را نیز به حساب می‌آورد درحالی که ما پس از انقلاب مشاهده می‌کردیم که صاحب صنعت منزلت اجتماعی ندارد و برعکس حالت ضد منزلت دارد و

## سرمایه‌داری ملی در ایران از طبقه تجار شروع شد ولی هیچ وقت به صنعتی نرسید، برای این که تا زمانی که روس و انگلیس در ایران حکومت داشتند نمی‌گذاشتند

## پس از انقلاب، بنده خیلی بیشتر از پیش از انقلاب طرفدار سرمایه‌دار ملی شدم. زیرا پس از انقلاب با واقعیت‌هایی روبه‌رو شدیم؛ یکی این که مردمی که ثروتی داشتند گروه‌گروه به خارج می‌رفتند و دارایی‌های خود را به خارج منتقل می‌کردند

همه با چشم نفرت به آن نگاه می کردند. در آن موقع به بعضی ها می گفتیم شما می دانید که با این کار چه می کنید؟ با این کار راه را برای مسائلی چون مخفی کردن ثروت ها و رشد دلالتی باز می کنید، زیرا دلالتی و تجارت، سرمایه انباشته شده در یکجا ندارد و همیشه در جریان است و در

کالاهاست، منتها در گردش جریان سالیانه دوسه بار سرمایه اش می گردد و هر بار هم بسته به انصافش سود می برد و در هر گردشش - اوایل انقلاب و پس از آن - ۱۰ یا ۱۵ درصد سود می برد. که البته این روزها ۱۰۰ درصد سود می برد! و شما با این نگاه نفرت انگیز به صاحبان صنایع به پیدایش و گسترش طبقه دلالت ها کمک می کنید! که متأسفانه همین طور هم شد. آقای محمدی اردهالی مطلبی گفت که من شگفت زده شدم، او گفت: "پیش از انقلاب "دلالت" یعنی آن که خریدار و فروشنده را به هم ربط می داد، ۱/۵-۱ درصد از خریدار و ۱/۵-۱ درصد از فروشنده می گرفت. ولی امروز شما دیگر دلالتی نمی بینید که کمتر از ۱۵ درصد سود داشته باشد یعنی همه نرخ ها بالا رفته است." تجار این گونه قیمت ها را بالا بردند. یعنی دلالتی و تجارت عامل بالارفتن قیمت ها و هزینه ها شد. بنابراین من به این نتیجه رسیده ام که رشد سرمایه داری ملی در واقع رشد استقلال ایران است. اگر سرمایه ها و نقدینگی ها متوجه سرمایه گذاری صنعتی بشود، نخستین گام این است که از مصرف خودداری می شود. معمولاً مردم متوسط یک اندوخته هایی تهیه می کنند. این اندوخته ها به بانک می رود و به حساب سپرده واریز می شود. بانک هم سالیانه ۱۶-۱۵ درصد به آنها می دهد و این یک نوع مفت خوری است. دوسال است که اشکال شرعی آن را هم حل کرده اند و می گویند این کار "ربا" نیست. من

به این مسائل کار ندارم. اگر ربا نباشد، به هر حال یک نوع مفت خوری اقتصادی است. یعنی من این پول را به بانک می گذارم و کار هم نمی کنم و بدون کار و تلاش با همین درآمد تثبیت شده زندگی می کنم! من در بین شهروندان دور و نزدیک صدها نفر را به شما نشان می دهم که این گونه اند. پس از انقلاب این مرسوم شد که پولشان را نزد تاجری می گذارند و تاجر سالی ۳۰٪ تا ۳۵٪ به آنها پول می دهد، در حالی که بانک ۱۵ درصد سود می دهد و مردم دیگر پول هایشان را در بانک

نمی گذارند و به تاجران می دهند. خدا می داند که تاجرها چقدر سود می برند که ۳۵ درصد را به صاحب پول می دهند. منظورم آن است که با بی اعتبار کردن صاحب صنعت، پول به کجا می رود؟

شما کارخانه خودکار بیک را در نظر بگیرید، که محصول خوبی تولید

می کرد. کارخانه خودکار بیک متعلق به حاج عباس تحریریان و فرزندانشان بود که در این اواخر مشکلاتی پیدا کردند و سهامشان را فروختند. این کارخانه اخیراً ورشکسته شده است و گفته می شود ۳۲ میلیارد تومان بدهی پیدا کرده و طلبکاران زیادی داشته اند. صاحبان کارخانه یعنی آقایان تحریریان و پسران، رفوگران و... فکر کردند از طلبکاران دعوت کنند و به آنها پیشنهاد کنند که شما مثلاً بیایید فعلاً ۲۰ درصد طلبتان را بگیرید، ما کار می کنیم و مابقی طلب شما را می دهیم و به این ترتیب می خواستند مسئله را حل کنند، ولی گفته می شود فردی که مقداری از سهام را خریده بود گفت: "من سازش نمی کنم. شما می خواهید سازش بکنید؟ من با طلبکارها سازش نمی کنم!" پس از آن تمام این طلبکارهای عمده یکباره بازداشت شدند! همه اینها در زندان یک نامه نوشتند و آن رسیدی را که نشان می داد سهام داران کارخانه از اینها چقدر وام گرفته بودند، آن رسید را پس دادند و بعد آزاد شدند! می خواهم بگویم که این شخص با دید منفعت طلبانه و غیر اخلاقی به کارخانه آمده در کارخانه سرمایه گذاشته، آنجا هم با دید دلالتی نگاه می کند. سالی که آقای هاشمی رئیس جمهور شد سال (۷۱-۱۳۶۸) برنامه ایشان آن شد که "کارخانجات را خصوصی کنیم". در این مورد هم یکی دوتا تجربه را شاهد بودم. کارخانه "شمع نور" که در واقع جایگزین "شمع بوش" است و شمع اتومبیل

تولید می کند، یکی از این تجربه هاست.

"شمع بوش" آلمان در زمان شاه با سازمان گسترش صنایع شریک شده؛ ۲۰ درصد سهام مال بوش آلمان و ۸۰ درصد سهام متعلق به سازمان گسترش بود. این کارخانه تنها تولید کننده شمع ماشین بود. از آنجایی که این محصول در داخل تولید می شد برای واردات خارجی آن گمرک زیاد بستند، به این ترتیب همه از محصول این کارخانه خرید می کردند و کارخانه درآمد بسیار سرشاری داشت. مدیران کارخانه هم حساب سازی

**بعدها ما دیدیم که بیشتر  
تجار صاحبان سرمایه  
و کارخانه دارها مهاجرت  
کردند و کارخانه  
ورشکسته بدهی دار را به  
گردن دولت انداختند.  
دیگر این که دیدیم  
سرمایه ها هم رو به کاهش  
نهاد**

**اگر ما بخش خصوصی را  
در ایران تعطیل کنیم، این  
پول ها چه می شود؟ اینها  
یا در مسیر مصرف  
می افتد، که مصرف خیلی  
زیان آور است و  
مصرف زندگی زیاد، مردم را  
فاسد می کند و یا این پول  
به سمت دلالتی و تجارت و  
خارج می رود که این هم به  
ضرر منافع ملی بود**



می کردند. یعنی هیچ وقت ترازنامه واقعی آنها نبود. این کارخانه در قزوین (شهر صنعتی البرز) می باشد. گفته می شود که هفت هکتار هم زمین دارد که فقط زمین آن هفت میلیارد تومان ارزش داشت. کارخانه ای مثل کارخانه شمع نور، حساب و کتابی دارد که در ترازنامه اش می آید، مثل خرید و فروش

و هزینه های آن، ولی این کارخانه سرفلی هایی هم دارد که در ترازنامه نمی آید. این سرفلی ها چند برابر آن سرمایه اولیه ارزش دارد. ارزش زمین هم هیچ وقت در ترازنامه نمی آید، یعنی این زمین که ارزش آن در دفتر "صفر" است، می تواند به قیمت روز فروخته شود یا قیمت دفتری ماشین آلاتی که مستهلک شده اند، به صفر نزدیک شده است و موارد دیگر.... با همه ارزشی که این کارخانه داشت، ببینید در جریان خصوصی سازی چه اتفاقی افتاده است؟ سازمان محترم بورس ارزش آن را فقط ۳۰۰ میلیون تومان ارزیابی کرد، که هشتاد درصد آن یعنی ۲۴۰ میلیون تومان قیمت گذاری شد و با این قیمت سهم سازمان واگذار شد. متأسفانه در بسیاری از مواقع کارخانه های خوب و تولیدی هم قربانی دلالتی می شوند و صاحب صنعت به دلالتی آن را واگذار می کند، ولی کسی که می خرد، فقط به دنبال سود است و به تولید کارخانه کاری ندارد، اخلاق دلالتی دارند. عادت دارند نان از طریق خرید و فروش بخورد، نه از طریق تولید، لذا به کارخانه به صورت یک جنس قابل خرید و فروش و کالا نگاه می کنند، نه یک موجود زنده ای که در آن کار می کنند و با ساخت وسایل فنی و صنعتی پیشرفته در چرخه تولید مشارکت می کنند. دلالت هایی که

پول های میلیاردی جمع کرده اند به این کارخانه ها به صورت کالا نگاه می کنند. می گویند که کارخانه را به ۲۴۰ میلیون تومان خریده ایم، اگر بتوانیم این ۲۴۰ میلیون تومان را ۲۴۰۰ میلیون تومان بفروشیم، هنر کرده ایم. این کارخانه ۳۰۰ کارگر دارد، ۳۰۰ تا ۲ میلیون تومان که یعنی ۶۰۰ میلیون تومان خرج کارگر می شود تا باز خریدشان کنیم که بروند. تاجر به کارخانه این گونه نگاه می کند زمین آن را می فروشد و سندش را هم می خواباند. بدین جهت از زمان آقای هاشمی، خصوصی سازی کارخانجات به این سمت حرکت کرد، اما هیچ رشد صنعتی ایجاد نشد. ما با آن خصوصی سازی که از دوره آقای هاشمی در ایران مرسوم شد مخالف بودیم که بعدها در مجلس چهارم و مجلس پنجم هم آن را متوقف کردند و قرار

شد ضوابطی برای فروش کارخانجات دولتی تعیین کنند.

■ بسیاری از کارشناسان معتقدند که این روند شخصی کردن بود نه خصوصی کردن!

□ بله، دقیقاً نظر من این بود که این کار، شخصی کردن است نه

خصوصی کردن و این زیانش برای جامعه و اخلاق مردم بسیار بیشتر است تا منفعتش؛ یعنی هرچقدر در اینجا ثروت ایجاد می شود، یا ریخت و پاش می شود یا به خارج می رود. بدین جهت است که در این مقطع تاریخی، ما بایستی وضعیت سرمایه داری صنعتی و خصوصاً را روشن کنیم، متقابلاً سرمایه داری دولتی هم با خودش فساد بیشتری دارد و سرمایه داری دولتی از زمان قاجاریه تا به امروز، در زمان پهلوی ها و پس از انقلاب، همیشه زیان داشته است. همان طور که گفتم، از سال ۱۳۳۴-۱۳۳۳ که درآمد نفت به ایران وارد شد، دولت چیزی نزدیک به پنجاه میلیارد دلار سرمایه گذاری کرد و کارخانجات تأسیس کرد. سال های اول خیلی خوب بود، فضا سالم تر بود. سال ۱۳۳۴ مجلس تصویب کرد که ۷۵ درصد درآمد نفتی در اختیار سازمان برنامه باشد. (برای کارهای توسعه و ۲۵ درصد کمک به بودجه دولت و هزینه خود شرکت ملی) در سال های اخیر سهم دولت به ۹۰ درصد رسید و تنها ۱۰ درصد در اختیار سازمان برنامه قرار گرفت. انصافاً - پیش از انقلاب - در زمان ابتهاج و پس از او هم صنایع رشد و توسعه یافت. برنامه ابتهاج این بود که در برنامه هفت ساله دوم، ایران از لحاظ پارچه و سیمان بی نیاز و خود کفا شود. بعدها مصرف بالا رفت

**ما معتقدیم که بخش خصوصی سالم، کارکرد واقعی خود را از دولت مخفی نمی کند، بلکه به دولت اعلام می کند و درصد مالیاتی را که قانون برایشان تعیین می کند، می پردازد، طفره نمی رود، به دولت هم دروغ نمی گوید و مازاد سرمایه اش را هم به خارج نمی برد. در این مقطع زمانی، این مصداق سرمایه داری ملی است**

و احتیاج بیشتر شد.

■ پایگاه سازی هم در منطقه شروع شد و ژاندارم منطقه شدیم. مصرف سیمان هم بالا رفت و....

□ برنامه ریزی آنها درست بود. می خواهم بگویم که در آن زمان بخش خصوصی در ایران تشکیل شد. بخش خصوصی که زمان شاه درست شد، یک بخش خصوصی وابسته بود. مهدی سمیعی که زمانی رئیس بانک مرکزی بود، در سال ۱۳۴۱ در سخنرانی خود که در مجله بانک ها چاپ شد گفته بود: "قسمت خصوصی (بخش خصوصی) باید طوری باشد که هر چه بیشتر از دولت بگیرد و هر چه کمتر به دولت بدهد! اگر کارخانه ای در هنگام تأسیس ۱۰۰ میلیون تومان هزینه دارد و سپس به بهره برداری

می‌رسد، باید مالیات بدهد، که نمی‌دهد. حساب‌سازی می‌کنند، حتی افراد متدین هم مالیات نمی‌دهند. بخش خصوصی که در ایران رشد کرده سالم نیست. ما معتقدیم که بخش خصوصی سالم، کارکرد واقعی خود را از دولت مخفی نمی‌کند، بلکه به دولت اعلام می‌کند و درصد مالیاتی را که قانون برایشان تعیین می‌کند، می‌پردازد، طفره نمی‌رود، به دولت هم دروغ نمی‌گوید و مازاد سرمایه‌اش را هم به خارج نمی‌برد. در این مقطع زمانی، این مصداق سرمایه‌داری ملی است.

■ نظر شما درباره سرمایه‌گذاری خارجی‌ای که محصول آن توسعه در داخل باشد و سرمایه‌ای را به خارج برنگردانند، چیست؟ فرض کنید که این مدل سرمایه‌گذاری سود آن را به خارج بر نمی‌گرداند، بلکه با آن کارخانه سیمان تأسیس می‌کند. سود کارخانه سیمان به کار دیگری در داخل می‌زند.

□ این شیوه سرمایه‌گذاری را بی‌ضرر می‌دانم، منتها می‌گویم که ما به لحاظ انباشت سرمایه نیازی به سرمایه خارجی نداریم. این نقدی‌نگی که اینجا ورم کرده و واقعا بانک‌ها در زیر بار این نقدی‌نگی بخش خصوصی در حال انفجار هستند و باید به این پول‌ها بهره بدهند، بانک‌ها از کجا این همه درآمد بیاورند؟ آن سرمایه خارجی باز جلوی رشد سرمایه‌داری داخلی را می‌گیرد. همان‌طور که اشاره کردم، اینجا ما ضعف سرمایه نداریم، ضعف مدیریت داریم.

■ آیا خارجی‌ها حاضرند تکنولوژی و مدیریت بدون سرمایه به ما بدهند؟ یا این‌که در کنار آن حتماً می‌خواهند سرمایه‌گذاری هم بکنند و سودی هم ببرند؟

□ خارجی‌ها تکنولوژی خود را به ما بسیار گران‌تر می‌فروشند. از آنجایی که ایران با آمریکا کار تجاری نمی‌تواند انجام دهد. آمریکایی‌ها شرکتی که اصالتاً ترکیه‌ای است واسطه قرار می‌دهند و آن شرکت برحسب انصاف، بیست تا بیست و پنج درصد - گاهی دویست درصد - روی آن می‌کشد.

■ آقای مهندس سبحانی اگر بخواهیم قانون اساسی احیا بشود، سرمایه‌داری ملی احیا بشود و جامعه مدنی تضمین شود، چه راهکارهایی وجود دارد و چه باید بکنیم؟  
□ درباره ضرورت ساماندهی سرمایه‌داری ملی صحبت کردیم. این، یک

فایده اساسی هم دارد و آن فایده اجتماعی - سیاسی آن است. سرمایه‌داری ملی در واقع ضامن جامعه مدنی است. مثلاً در جامعه مدنی می‌گوییم که بایستی حقوق جامعه، دولت و ملت که همان عدالت اجتماعی است، باید رعایت شود و تمام اینها در گرو تصمیم‌ماست. ما هستیم که در این جریانات

سیاسی نقش داریم و ما باید اراده کنیم که این تقوا و پایمردی را داشته باشیم که حقوق ملی و مردمی و حقوق گروه‌های دیگر و غیر خودمان را رعایت کنیم. مثلاً یک قسم نامه بگذارند که منافع ملی را بر منافع شخصی خودمان مقدم بدانیم. امروز این قسم نامه در زاین‌نمر داده است و این کشور را به اوج توسعه رسانده است. سرمایه‌داری ملی هم با تقید و تعهد به تقدم مصالح ملی، ناگزیر است به خاطر حفظ سرمایه‌گذاری که کرده است، کیفیت کالایش را بالا ببرد و قیمت آن را ارزان کند و گرنه از بین می‌رود. از سویی هم برای منافع ملی باید حقوق کارکنان را بپردازد و مالیات بدهد. تاجر می‌تواند سی سال تجارت کند و سود ببرد و مالیات ندهد ولی آن که کارخانه تأسیس شده دارد بعد از گذشت یکی دو سال اگر مالیات نپردازد، دولت آنجا را مصادره می‌کند. حق هم دارد. در خود آمریکا هم این‌گونه است. تنها گروهی که به دلیل ضرورت‌ها، ضمانت پیش مردم دارد، گروه تولیدکننده است. بنابراین طبقه مولد مثل ستون فقرات جامعه هستند و بقیه مثل گوشت و پوست و چربی. چربی ممکن است، که آب شود ولی استخوان باقی می‌ماند و جامعه را نگاه می‌دارد. من از این اصل دفاع تجربی می‌کنم. اگرچه نیروها و گروه‌هایی که به لحاظ ایدئولوژیک به این قضیه نگاه

می‌کنند، قبول نخواهند کرد.

■ آقای مهندس این‌که می‌گویید علاوه بر توسعه سیاسی باید توسعه اقتصادی هم باشد، تنها بیانگر ترفیق این دومولفه است، یا این‌که نکته جدیدتری هم در آن نهفته است؟

□ نکته مورد نظر من این است که اگر جامعه رشد اقتصادی نکرده باشد، به توسعه سیاسی نمی‌رسد. توسعه اقتصادی فقط به معنی زیاد شدن درآمد نیست. برای نمونه، امروز در لواسان، عده‌ای افراد بومی و ساکن آنجا هستند، اما اینها میلیارد شده‌اند، به دلیل آن که قیمت زمین در عرض همین سه‌ماهه اخیر، از چهارصد هزار تومان به هفتصد هزار تومان رسیده است. بسیاری از این افراد که فرهنگ سابق خود را به همراه خود

می‌زند و کارگر باید شش‌دانگ حواسش جمع ماشینی باشد که با آن کار می‌کند. پس عملاً کسی که در صنعت کار می‌کند خودش، سازمان یافته می‌شود، به اصطلاح انقلابیون "بسیج" می‌شود.

صنعتی شدن موجب توسعه خود افراد جامعه می‌شود. این افراد جامعه مدنی را می‌فهمند، دموکراسی را می‌فهمند و لذا در دموکراسی هم دقیق هستند، جدی کار می‌کنند، صادق می‌شوند، مشارکت ایجاد می‌کنند و استبدادپذیر نیستند.

■ من آمریکا که بودم از یک مهندس پالایشگاه پرسیدم که شما به چه کسی رأی می‌دهید، گفت به هرکس که را کفلر رأی بدهد. گفتم به چه دلیل؟ گفت 'خدا در او این قدر کفایت سراغ دارد که از عقلانیت و مدیریت به غنا رسیده است.' این حرف یعنی این که در آنجا به دلیل عقل و توانمندی در مدیریت است که سرمایه ارزش دارد و کسی که سرمایه دار

است می‌گویند نخبه است. آیا این نگاه که به هرکس که رئیس کارخانه رأی بدهد کارگران هم رأی بدهند، آفتی برای صنایع نمی‌شود؟

□ البته کارگران همیشه کاندیدای خودشان را دارند و سرمایه‌داران کاندیدای خودشان را، شما دیده‌اید که در آمریکا اتحادیه‌های کارگری در انتخابات تعیین کننده هستند. در انتخابات زمان جنگ ویتنام این کارگران به حزب جمهوری خواه رأی دادند. اتحادیه‌های کارگری چندمیلیون عضو دارند. خیلی قدرتمند هستند و اتحادیه‌شان کاملاً صنفی است. استدلال آنها این بود که با ادامه جنگ ویتنام، کارخانجات آمریکا تعطیل نمی‌شود و ما هم کار می‌کنیم. هر وقت که جنگ تعطیل شود، ما بیکار می‌شویم، بنابراین منافع طبیعی ما ایجاب می‌کند که جنگ ویتنام باشد.

■ همین امروز هم در فرانسه در انتخابات ریاست جمهوری فرانسه، ژوسپین که سوسیالیست هست، گفت می‌خواهم سه میلیون شغل ایجاد کنم. اتحادیه‌های کارگری مشاهده کردند که اگر سه میلیون شغل جدید به صنایع بیاید، کار اینها از ارزش می‌افتد و از ساعات کاری آنها کم می‌شود. اینها تصمیم گرفتند به ژوسپین رأی ندهند. به این دلیل جریان راست در فرانسه حاکم شد. شاید نخستین باری که اتحایه کارگری موجب حاکمیت راست شده باشد، همین مورد است.

□ خیلی وقت است که کارگران طرف راست هستند .

■ منظورم این است که اتحادیه‌های کارگری همیشه برای منافع خودشان رأی می‌دهند، اینجا منافعشان ایجاب می‌کرد به ژوسپین رأی ندهند. بعد از آن ژوسپین هم اعلام بازنشستگی نمود.

نخستین بار هم لنین این را کشف کرد. لنین کتاب "چه باید کرد؟" را نوشت. مرحوم خنیف نژاد به من توصیه کرد این کتاب را بخوانم، من هم



دارند، ماشین آخرین سیستم سوار می‌شوند، خانه‌های بسیار مجللی می‌سازند، ولی فرهنگ استفاده از آن خانه را ندارند، نمی‌دانند با آن چه کنند؟ به این ترتیب یک عده از روستاییان پولدار می‌شوند، ولی نه از راه کار و تولید و کشاورزی، بلکه با دلالتی زمین. این فساد اقتصادی امروز در ایران به شدت وجود دارد؛ سرمایه را روی زمین می‌ریزد که قیمت زمین مفت بالا می‌رود، در حالی که آنهایی که در یک روند مشخص، یک درآمد محدود دارند، چون درآمدشان همراه با کار و کوشش و زحمت همراه است، در مصرف آن هم خویشتن‌داری می‌کنند. کسانی که این گونه رانتی پول می‌گیرند، اصلاً این مسائل را نمی‌فهمند، ریخت و پاش می‌کنند، همیشه سفر خارج می‌روند و در خارج سرمایه‌گذاری می‌کنند. در آنجا سهام می‌خرند و هر چه وضعیتشان بهتر می‌شود، بیشتر خرج می‌کنند، اما توسعه اقتصادی که لازمه توسعه سیاسی است، سخن دیگری است. من می‌گویم اگر مثلاً اقتصاد از نظام زمین‌داری وابستگی به زمین بیرون بیاید و تولید و صنعت توسعه بیابد، در وهله نخست خود تولید رشد کرده ثروت ایجاد می‌کند و دوم آن که آدم‌هایی که در این جریان هستند، مدیران، مهندسی و صاحبان سرمایه، آدم‌های پیشرفته‌ای می‌شوند. شما می‌دانید که آدم‌هایی که چندسالی در کارخانجات کار می‌کنند، چقدر تکنیکی می‌شوند و دید بالاتری پیدا می‌کنند، خیلی اصطلاحات و مفاهیم یاد می‌گیرند. نظام صنعتی مردم را رشد می‌دهد مرحوم مهندس بازرگان همیشه روی این تکیه می‌کرد؛ می‌گفت معاش ایران همیشه از طریق کشاورزی بوده است، کشاورزی رشته‌ای است که کاملاً در اختیار زارع نیست. این که هوا چگونه است؟ باران می‌آید یا نمی‌آید نامعلوم است؟ این هست که خیلی کار و کوشش و فعالیت فرد نقش موثری ندارد و همیشه به امید خداست. دوم این که هیچ وقت هم این فرد اگر تلاش زیاد هم بکند، با وضعیت کشور ما، ثروت زیادی نمی‌اندوزد، اما در صنعت، تلاش و دقت بسیار، حرف اول را

خوانده‌ام و بسیار هم استفاده کرده‌ام. لنین در آنجا می‌گوید سوسیال دموکراسی و مارکسیسم در اروپا - کشورهای عمده صنعتی آن زمان به ترتیب انگلستان، فرانسه و آلمان بودند و از آمریکای صنعتی در آن زمان اثری نبود - به بن بست رسیده است؛ سرمایه‌داری در آنجا رشد می‌کند، ولی انقلاب هم نمی‌شود، زیرا دولت‌ها دخالت کردند و نگذاشتند فاصله طبقاتی زیاد شود. حقوق کارگری، سندیکاها، بیمه و... را درست کردند. نخستین بار بیسمارک بیمه کارگری را درست کرد و بعد دولت‌های سرمایه‌داری خودشان آمدند روابط را تعدیل کردند، لذا جامعه به سمت انقلاب نرفت. این بود که در درون مارکسیسم، نظریه‌پردازهایی مثل رهبران سوسیال دموکراسی آلمان، کائوتسکی و برنستاین پیدا شدند که تز را عوض کردند. گفتند اتفاقاً تجربه نیمه قرن نوزدهم و اول قرن بیستم نشان داد که در جامعه تضاد طبقاتی عامل تحرک نیست، بلکه تعاون و تعامل طبقاتی، عامل تحرک است. شعار آشتی طبقاتی را مطرح کردند و می‌دانیم جامعه آنها آشتی طبقاتی کرد. اما لنین که به اصل تئوری مارکس اعتقاد داشت می‌گفت: طبقه کارگر، طبقه مظلوم و استثمار شده است، ولی طبقه سیاسی نیست و حداکثر خواسته آنها حقوق بیشتر، ساعات کاری کمتر است. کارگران نگاه به تغییر نظام سیاسی ندارند، انقلابی نیستند، بنابراین اگر خواستیم نظام سیاسی را تغییر دهیم، باید یک عده برای انقلاب تربیت بشوند (به طور حرفه‌ای) و اینها 'انقلاب‌را به کارگران تزریق می‌کنند'. این حرف لنین است و انصافاً برای یک دوره‌ای در دهه هشتاد مارکسیسم را از بن بست نجات داد.

در کمیسیون سازمان تأمین اجتماعی در جلسه‌ای که مرحوم دکتر عظیمی هم حضور داشت، آقای دکتر کدیور و بنده هنوز هم بودیم. آقای رئیس دانا می‌گفت: کارگران از خانه کارگر راضی نیستند. کارگران می‌گویند این خانه کارگر به دلیل این زیاده‌خواهی‌هایی که دارد، وارد حیطه سیاسی می‌شود و با این شعارهایی که اینها به نام کارگران می‌دهند، سرمایه‌داران و پول‌دارها کارخانه تأسیس نمی‌کنند و به سمت صنعت نمی‌روند. درحالی که منظور این طبقه این است که هرچه بیشتر صنعت ایجاد شود.

■ با این استدلال کارگران بین تعطیلی کارخانه و کمی حقوق، فعلاً داشتن کار و اشتغال - هرچند با حقوق کم - را ترجیح می‌دهند، زیرا نمی‌خواهند جزو لشکریان بیکار شوند تا نتوانند پاسخگوی حداقل نیازهای خانواده هم باشند.

□ بله، بیکاری هزارگانه فساد را به دنبال خود دارد. این است که می‌گویند در وهله نخست، کار باشد، مزایا در مرتبه بعدی است.

■ من به آقای بزرگی، رئیس اتاق صنعت اصفهان گفتم که امروز منافع کارگران ایجاب می‌کند که کارخانه تعطیل نشود، اتحادی بین کارگران و کارفرما برقرار شده است. ایشان گفت ای کاش این اتحاد مقطعی نباشد. اگر مقطعی نباشد، آن وقت توسعه پایدار اتفاق می‌افتد.

حالا به دلیل این که متاسفانه کارخانه‌های مختلف پی در پی تعطیل

می‌شوند، کارگرها به این نتیجه رسیده‌اند که اگر به طور دائمی در ایران توسعه صنعت و تولید بالا برود به نفع کارگران است و رشد طبقه کارگر در این است. این جمع بندی مثبتی است.

□ بیشتر کارگران همین را می‌گویند، اما بحث ما با خانه کارگر این است که تلاشی که شما برای بالا بردن حقوق می‌کنید، به کجا می‌رسد؟ اکنون مزایا برای کارگران موجود است، در صورتی که سه، چهار میلیون بیکار داریم، آنها چه می‌شوند؟ آنها عضو اتحادیه نیستند و خانه کارگر برای آنها کاری نمی‌کند. بنابراین خانه کارگر باید تسهیلاتی ایجاد بکند، هم برای آنها که بیکارند و هم برای کسانی که ثروت دارند تا بتوانند کارخانه ایجاد کنند و این خیل بیکاران را جذب کنند.

■ توجه داشته باشیم که جامعه ما یک جامعه متناقض است. فرهنگی در ذهن ما رسوب داده که هر حاکمیتی؛ یعنی طبقه حاکمه! بنابراین با هر حاکمیتی باید جنگ کرد! در زمان مصدق که حاکمیت ملی بود جنگ کردند، حالا هم با خاتمی - اگر خوب هم باشد - می‌گویند بجنگیم. ما باید این توان را داشته باشیم که نشان بدهیم حاکمیت منفی از آن چه جریان‌هایی است. حاکمیت ایران و نبض همه بانک‌ها در دست پول‌های سرگردان است و این پول‌ها حتی در پوشش صندوق‌های قرض الحسنه سرنویشت اقتصاد و مملکت را تعیین می‌کنند. نرخ ریال و تورم را هم اینان تعیین می‌کنند. مثلاً در دوران دولت مهندس موسوی قرار شد طرحی پیاده شود که صیادان ماهی سودی ببرند، ولی باز پول‌های سرگردان آمد و طرح را عقیم کرد. به صیاد می‌گفت: من تمام ماهی‌ای را که تو صید کرده‌ای می‌خرم و آن صیاد هم می‌دید که خیلی خوب است. دلال همه را می‌خرد و به بازار می‌آورد و ۸۰ درصد روی آن سود می‌کشید! بنابراین آقای مهندس، اگر بخواهید این تزتان را جا بیندازید، بهتر نیست که روی جریان راست افراطی، جریانی که بر ترانزیت مواد مخدر اشراف دارد و جریانی که صادرات و واردات نامرئی و غیرقانونی انجام می‌دهد، کار کنید؟ وقتی ایرانی با این فرهنگ ضدی و متناقض فهمید که چه باندهایی هستند که کارها را با سودهای کلان خود خراب می‌کنند، موانع را می‌شناسد.

□ این درست است، شاید اگر دوم خردادی‌ها هم به همان اندازه که بر توسعه سیاسی و آزادی و مردم‌سالاری تأکید داشتند، روی مسائل مالی و فسادهای اقتصادی حساس بودند، وضع بهتری پیش می‌آمد.

